

مصاحبه‌ای با رفیق سلطانپور ۱

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

مصاحبه‌ای با رفیق سلطانپور ۲

# مصاحبه‌ای با رفیق سلطانپور ۱

## پیشگفتار:

هنر مقاومت بطور عام و هنر مقاومت ۲۰ سال اخیر بطور خاص، مضمون سلسله گفت و شنود هایی با سید سلطانپور است. این گفت و شنود در ادامه خود، بیشتر روی هنر مقاومت دهی پنجاه و هفت هنرهایی که سلطانپور در آن متخصص است (مثل شعر و نمایش) فرود خواهد آمد. خصوصا نمایش خیابانی، و با تأثیر فضای آزاد، و شناخت معیارهای حقیقی آن، در این گفت و شنود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. نظر به اینکه سلطانپور، با اجرای نمایش‌های آفاکار گرا، ایران ناسیونال و مرک پسر امپریالیسم، از پیشقراولان این شیوهی تأثیری در ایران است، صحبت‌های او در این زمینه، خصوصا برای کسانی که در شیوهی تأثیر خیابانی تجربه میکنند، بسیار سودمند خواهند بود. در این مقدمه توضیح دو نکته را لازم میدانم:

- ۱- متن این گفت و شنود روی نوار ضبط شده. برگردان زبان شفاهی نوار به زبان نوشتاری در ضمن حفظ مفاهیم و کلمات سلطانپور، گهگاه تغییراتی را در محدودی لحن و زبان، و نه مفاهیم، باعث آمدن است.
- ۲- در این گفتگو سعی کردیم تا از طریق پرسش‌ها، پیش‌هنسری سلطانپور را برای خواننده روشن کنیم. در پارهای موارد، میزان مصاحبه کنندگان و مصاحبه شونده، توافق نظر وجود نداشته. این تعارض‌ها در متن گفت و شنود، با اصطلاحی نشده، و با کثر متجلی شده است. زیرا هدفی این گفت و شنود، اساسا ساجاده و مباحثه نبوده، بلکه صرفا شناخت نقطه نظرهای هنری سلطانپور بود، و کسی این دیدگاه، از طریق گفت و شنود، با بصورت منسجم و سازمان یافته‌ای ظاهر نشده، بعد ما میتوانیم مورد بحث نظریات مخالف و موافق قرار بگیریم.

فرا مرز طالبی - با توجه به اینکه هنر مقاومت توانسته تاحدی وظیفه تاریخی خود را در دوره متمشاهی انجام بدهد، دو سؤال مشخص درم اول اینکه هنر مقاومت از نظر شما به چه معنی است و دیگر اینکه با توجه به معنی و هدف هنر مقاومت، این حرکت تا چه حد توانسته به هدفش برسد .

سلطانپسور - طبیعی است که وقتی از هنر مقاومت حرف می‌زنیم باید بدانیم چیزی در برابرش هست که باید مقاومت صورت بدهد. و ما برای اینکه مقاومت کنیم باید آن چیز را بشناسیم. یعنی باید از نمود هایش به ماهیتش پی ببریم و باز از طریق شناخت حدی از ماهیت مجدداً به نمود مراجعه کنیم. و مجدداً همینطور برگردیم تا شناختمان کامل شود. در این ارتباط، مفهوم هنر مقاومت در پیش خود عمیق تر و گسترده تر می‌شود. بنابراین هنر مقاومت از یک سطح نازل انعکاسات اعتراضی، تا عمیق ترین اشکال سیاسی - اجتماعی خود، پیش می‌رود. وقتی در برابر چیزی مقاومت می‌شود به نسبت اینکه آن چیز در میان تو و ما چقدر شناخته شده باشد، هنر مقاومت هم میتواند به همان نسبت گسترش خود را پیدا کند. یعنی هنر مقاومت به نسبت ادراک سیاسی - اجتماعی جامعه، و اگر عمیق تر بگویم، و ادراک طبقاتی گسترش می‌یابد. اگر هنر مقاومت را تنها در درون خرد بورژوازی و روشنفکران اقلی و حتی مارکسیست انقلابی که به دلیل شرایط کل اجتماع، هنوز پایگاه خود را کسب نکرده‌اند ببینیم، این هنر مقاومت تنها در عصر خودش دارای مفهوم خواهد بود. چنین هنر مقاومتی را بعد از بحرانی عظیم اجتماعی - چه به‌روز بشوند و چه نشوند - دیگر نمی‌توان مطرح کرد. هنر مقاومت، از دیدگاه پرولتری، هنر مقاومتی عقب مانده و از دیدگاه خرد - بورژوازی انقلابی، هر بار و ارزنده است. از این نظر ابعاد علمی - هنری این هنر نمی‌تواند آن چیزی باشد که مارکسیست های انقلابی حتی در آن دوره انتظارش را داشتند. یعنی هنر مقاومت از این دیدگاه هنوز سامانی نپدید کرده. با این دیدگاه تنها جرقه‌هایی و سنک پایه‌هایی می‌توانیم در هنر و ادبیات جستجو کنیم. وقتی می‌گویم هنر مقاومت در دوره متمشاهی هنر مقاومت خرد - بورژوازی بوده هرگز به این مفهوم نیست که عناصری از سوسیالیسم را در خود نداشته، اما حتی اگر عنصر سوسیالیستی در درون این هنر مقاومت دیده می‌شد، در رابطه با مسائل معینی بود و در رابطه با مسائل مبارزه طبقاتی نبوده، بلکه مجرد عمل میکرد و به دلیل اینکه می‌خواهد با عناصر خرد - بورژوازی زستی ترکیب بشود بعد واقعی و عملگر واقعی خود را از دست می‌دهد و تضعیف می‌شود. و به این ترتیب شاید بیشتر مورد پذیرش خرد - بورژوازی قرار می‌گیرد، چون خرد - بورژوازی این عنصر سوسیالیسم را در رابطه با مسائل طبقاتی دریافت نمی‌کند. اگر اینطور آنرا دریافت می‌کرد طبیعتاً در چشم‌انداز خودش آنرا به نفع خود نمی‌دانست. با

این حال داشتیم هنر مندانی را که سراپا مدافع تفکر خرد و پروروازی بودند اما از هنری هم که عنصر سوسیالیستی داشت دفاع می کردند. این به آن معنی نیست که از این عناصر دفاع می کردند دارای ادراک سوسیالیستی بودند، بلکه آنها سوسیالیزم را در حد دریافت طبقاتی و زیبایی شناسانه‌ی خودشان می فهمیدند. ما ناگزیریم برای اینکه بتوانیم ارتباط این مفاهیم را با خوانندگان نود می تر مطرح کنیم، بیان خود را ساده تر کنیم. ما می دانیم که هنر مقاومت انقلاب مشروطیت می تواند برای جامعه ما، با ویژگی های این عصر، مطرح باشد. هنر مقاومت مشروطه را اگر از طریق شعر آن، و شیوه‌ی نوشتاری آن (از جمله د هخدا ارزنده ترین چهره‌ی مقاومت آن دوران) و پوسترها، پساگاریکا و تیرهای که از آن زمان در دست هست ارزیابی کنیم می بینیم هنر مقاومت سخت نبود می و در همین حال دور از معیارهای تاریخی هنر و ادبیات توده‌ها بود، این بحران و این گسست از ارزش های کلاسیک هنر و ادبیات، طبیعتاً در رابطه روابط قودالی و شکل گیری جامعه‌ی پروروازی تجاری ترکیبی با روابط قودالی، می تواند تبیین شود، عناصر تندرویی هم در آن زمینه داشتیم که تجلی آرمانخواهی یک قشر معینی بودند مثل کسروی. با تمامی عظمتی که کارهایش دارد در این زمینه هر چند ارزش های تاریخی هنر هم قیام می کند، صرفاً به دلیل شیفتگی اش به مسائل روز و مسائل حاد سیاسی و ارزشهای ویژه‌ی هنسر و ادبیاتی که بتواند در توده‌ها نفوذ داشته باشد.

طالبی - این ارزشها را شما چگونه تعمیم می کنید؟

سلطانپور - اینطور جمع بندی می کنیم که هنر مقاومت مشروطه از دیدگاه ارزشهای تاریخی - هنری توده‌های مردم، لازم، ضروری، تاریخی، اما کم بعد و سخت نازل است. در تبیین این موضوع باید گفت تمام هنرها ارزش های خود را در طی تاریخ از درون هنر توده‌ی می کسب می کنند. چون توده‌های مردم منبع تجربیات عظیم و ارزشهای هنری هستند، چون توده‌های مردم حتی شعری گویند، نقاشی می کنند و تئاتر بازی می کنند، چون توده‌های مردم سایه بازی می کنند یعنی سینما به شکل کاملاً خام و ابتدائییش را تداعی می کنند. ما منبع عظیم هنر توده‌ی را خود توده‌های مردم می دانیم. اگر چه جمع بندی آکسب این هنر به دلیل ویژه پایگاه اقتصادی به نیروهایی که از درون خرد و پروروازی بلند می شوند، باز گشت می کند. حتی هنر پروروازی عناصر اولیه خودش را از هنر توده‌ها غارت می کند. ما باید با تحلیل علمی - هنری و تمام عناصر تاریخی هنر توده‌ها را لوک شده، دزدی شده، آرایش شده، تمام این لعاب ها، و زشخی های پروروازی را از آن سلب کنیم و عناصر خالص آنها را که دست آویز روابط سرمایه دارانه شده و نجات بد همیم. و دوباره آنها برگردانیم به درون توده‌ها. طالبی - شما مشخصاً از د هخدا نام بردید. د هخدا را در هر مورد پسا هنسر

توده چگونه ارزیابی میکنند؟

سلطانپور - د خدا تمام ارزش های بیانی توده ها را از تاریخ گرفته و از زمان گرفته و به توده ها برگردانده است .

طالبی - اگر ما بخواهیم به شکل مشخص تر و دقیق تر این بحث را ادامه بدهیم ، لطفا بگوئید ادامه این حرکت را به چه شکلی تا بحال دیده اید ؟

سلطانپور - اگر بخواهیم فرود بیاییم روی چهره ها .....

طالبی - روزگاری حتی .....

سلطانپور - روی کارها حتی بحث به درازا می کشد . من چند نمونه می دهم برای تبیین فکری خودم . و اگر ما بخواهیم مقوله ی زبان د خدا را دنبال کنیم باید ببینیم در ادبیات معاصر چه کسی این نقش را ایفا کرده و درجه ایحادی و بها چه ارتباط توده های خواسته خواه بر می گردیم به یک هنر خاص مثل گزارش نویسی مثلا.....

طالبی - منظر من کلا و عمدتاً تجربه است که در این مدت بدست آمده .

سلطانپور - می خواهید ببینید چه کسانی حامل این تجربه ها هستند ؟

طالبی - و بها اینکه این تجربه ها در ارتباط ارگانیک با جامعه به کیا رسیده .

سلطانپور - ببینید من این تجربه را از زمان شروع نکردم بخواهم روی صرف زبان متمرکز شوم . طبیعی است اگر بخواهیم روی این مسائل متمرکز بشویم بحث به درازای کشد ما بلافاصله هدایت ، جمالزاده و بزرگ علوی را داریم . و طبیعتاً اینها ادامه دهنده گان همان زبانها ، همان ارزش ها و ترکیبات هستند . و حال این ارزشها تاچه پایه به ویژگی هنری توده ها وفادار است ، بهیک نقد علمی - هنری احتیاج دارد .

طالبی - آیا ما چنین منتقدینی نداریم ؟

سلطانپور - ما ناقدان جامع بسیار کم داریم . ناقدان ما باید جامع هنرها باشند . ناقدان ما باید روانشناسی توده ها را ، روانشناسی هنر را ، تاریخ هنر توده ها را و دقیقاً مطالعه کرده باشند و در واقع باید راهنمای هنر مند در جهت حرکت بسوی سوسیالیسم و بسوی هنر انقلابی و هنر توده ها باشند . و چون ما نمونه ی ارزشمندی نداریم می توانیم از منتقدین بزرگ و شکوهمندی چون بلینسکی بهره بگیریم . و البته با حفظ تمام مواضع انقلابی همان از لوکاچ ، پلخانوف ، استفاده کنیم ، نظریات لنین هم در باره ی هنر و ادبیات قابل توجه است . و همینطور نظریات مائو در زمینه هنر و ادبیات و انقلاب فرهنگی . اگر چه مسائل انقلاب فرهنگی علامت سئوالی در جریان انقلاب چین و تداوم آن بجای گذاشت ولی در هر صورت بهمان و بسوی آن جای سائلی و پژوهی دارد و مخصوصاً می تواند مورد راهنمای هنر مندان و ناقدین ما در این راه باشد .

بهزاد عشقی - آقای سلطانپور ، هنر مقاومت مشروطیت را و حتی به اشتاره چگونگی

ادامی آنها، بیشتر بصورت عام مطرح می‌گنید. و کمتر به موارد مشخص آن اشاره می‌کنید. مردم اما با این هنرها از طریق آثار خاصی برخورد می‌کنند. برای آنکه ماهیت عام هنر مقاومت برای مردم بهتر روشن شود، اگر از طریق هنرهای خاص (شعر، تئاتر، قصه، ...) و هنرمندان خاص، این مسائل را بررسی کنید، مطلب گویاتر می‌شود. و کاستی هارتوانایی هنر مقاومت در پیشگاه مردم معرفی می‌شود.

**سلطانپور** - من مشکوکم که توده‌ها هنر مقاومت را بشناسند. زیرا سیستم منتهای نمی‌گذاشت هنرمندان وظایف تاریخی خود را انجام دهند. باید یکبار دیگر در دوران انقلاب هنر مقاومت مشروطه معرفی بشود. و ارتباطش با هنر خفایان پهلوی تبیین شود. و باز ارتباط هنر مقاومت آن دوره با هنر مقاومت دوران پس از قیام معلوم شود. بنابراین اگر امروز بخواهیم از هنر توده‌ها صحبت کنیم ابتدا باید توده‌ها را با گذشته آشنا کنیم. ابتدا باید تجدید نظر عظیمی در روابط هنری و ارزشهای هنری انجام بدیم. ابتدا باید زبان هنر را با توده‌ها مورد بازبینی قرار بدیم. و بیاییم عناصر بورژوازی و خرده بورژوازی هنر را - البته آن قسمت از عناصر خرده بورژوازی هنر که ایستاده - از آثار هنری گذشته جامعه تفکیک کنیم تا آن ارزشها به آینده جاری بشود. در این صورت است که می‌توانیم رابطه با توده‌ها برقرار کنیم. بنابراین اگر ما بیاییم روی نسیم شمال توقف کنیم و با روی آثار آخوندزاده، می‌بینیم که این آثار در دسترس توده‌ها نبوده و فراموش شده شاید بعضی از آنها، بیات بعضی از شکلهای کاریکاتوری به صورت زیباترین نقل شده باشد. ولی این جریان هرگز آگاهانه نبوده و از طرف هنرمندان کمکی در شناساندن آن نشده و امروز جا دارد که این حرکت صورت بگیرد تا توده‌های مردم بدانند که مراجع به چه چیز صحبت می‌کنیم. این حرکت باید بشود تا توده‌های مردم ما چشم‌اندازی از گذشته، حال و آینده در این زمینه داشته باشند.

**عشقسی** - با عقیده شما موافقم. گفته مشکوکم که هنر مقاومت ما با توده‌ها ارتباطی داشته باشد. بله. و اصلاح درست تر است که صراحتاً بگوییم هیچ ارتباطی نداشته. جز البته در بعضی زمینه‌ها هنر مقاومت در بخش سینما و تلویزیون تمام انحرافات خرده بورژوازی، با مردم تماس نزدیک داشته است. گفته‌ام که هنر مقاومت پایگاه خرده بورژوازی داشته.....

**سلطانپور** - درست است. پایگاه اما نه خواستگاه، چون خواستگاهش می‌توانست رسماً ایمنی هم باشد. ولی از پایگاه خرده بورژوازی بیان شده.

**عشقسی** - در این بیست و پنج سال اخیر به دلیل شرایط اختناق و سانسور امکان ارتباط هنر مقاومت با مردم نبوده و امکان تغذیهی هنر از مسائل واقعی مردم وجود نداشته. هنر مقاومت چه در شکل و چه در محتوا، به هنر خلقی در مفهوم

حقیقی خود نزد یک نشد. در این نزول هنری هنرمند ان مارکسیست و دموکرات بیک است. از سهیم بودند. نمی گویم روی چهره ها و هنرهای خاص مکتب کنیم، تا توده های کثیر آنها را بشناسند ولی برای هنرمند ان ما، چه هنرمند ان گذشته، و چه هنرمند انی که پس از قیام رشد می کنند، باید باز دید دقیق از هنر مقاومت گذشته داشته باشیم. یعنی ما باید ببینیم که اساسا این هنرها را باید دور ریخت یا عناصری از آنها را حفظ کرد. ما در تاریخ هنر دوره هایی را داریم. که کل آن دوره ها از لحاظ تاریخی متروک می شوند. مثلا شعر در زمان قاجاریه. هنر مقاومت ۲۵ سال اخیر را مشخص تر معرفی کنید. چه قسمتهایی از آن را باید نگه داشت و چه قسمتهایی را باید دور ریخت و یا شاید ایسا همه را بساید دور ریخت؟

سلطانپور: من از مشروطیت و هنر مقاومت مشروطیت حرف زدم دقیقاً بعاین دلیل که به اینجا برسیم. سعی می کنم سیر متر بعاین سؤال برسیم. دستاوردهای انقلاب مشروطیت دستخوش مطالبع پیروروازی تجاری و همچنین قنود الیزم باز مانده در ترکیب محمد رضاشاهی قرار می گیرد. با تغییراتی که حتی در همان قانون اساسی نیم بند می دهند می بینیم که مشروطه مشروعه بالاخره مهر خودش را بر قانون اساسی همان موقع زده بود. هنر و ادبیات هم در این رهگذر منزوی می شود و خفقان در آن حاکم می گردد. طبیعتاً روند مبارزه طبقاتی ادامه داشته و اگر تضادها در برهه های از زمان کمتر عمل می کردند ما نمی توانیم این را دلیل پراپیند انیم که در هنر و ادبیات هم این مبارزه تابع صرفاً نمود تضاد های طبقاتی بوده بلکه قویتر از این نمودها عمل می کرده، یا بهتر است بگویم به عنوان قویترین نمود، خودش را نشان می داد. برای مثال ما تحول ادبیات سوسیالیستی را داریم اگر چه از نظر ارزشهای زیبایی شناسانه هنر در کادر ادبیات پیروروازی و با خورده پیروروازی قرار می گیرد ولی با تمام قدرت این پوسته ها را می شکند، از آن عبور می کند و اگر چه در درون بیک سیستم مشخص توده های و عوام نمی تواند قرار بگیرد ولی در هر صورت آن پوسته ها را شکسته و بخشی از ارزشهای آن هنر را حفظ می کند. نمارا از جامعه خود مان مثال بزنیم. می دانیم که خفقان و دیکتاتوری رضاشاه به دلیل جنگ جهانی که پیش آمد، به دلیل مبارزه خلقها پیوسته مبارزه اردوگه سوسیالیزم یا فاشیسم شرایطی در جهان پیش آورد که دیکتاتوری ها و حاکمیت های سیاسی طبیعتاً در آن مقاطع نمی توانستند تمام حاکمیت ویژه و مطلق خود را روی جامعه بگشایند. در بیک چنین قضایی ما می بینیم که نیروهای مترقی و انقلابی و حتی عناصر سوسیالیزم در درون جامعه به رشد و پویایی خود ادامه می دهند. جامعه ما از سال ۱۳۲۰ در واقع وارد بیک چنین مرحله ای شد و ما

می دانیم که فی المثل نمود سیاسی خویرا در حزب توده پییده آگرد . حزب توده به عنوان يك حزب ضد فاشیستی بود ، نه يك حزب سوسیالیستی ، و دقیقاً می دانیم که در آن مقطع استالین محور مبارزات کمونیستی جهان را بر ضد فاشیسم سازمان دهی میکرد . و در همین ارتباط بود که حزب توده در جامعه ما با ما به مسیّدان گذاشت . در آن شرایط اگر چه ما جزه کشورهای - ظاهراً - بی طرف بودیم ولی مجموعه عوامل اجتماعی کمک کرد که جامعه ما متماثل به متفقین عمل کند . در این ارتباط بود که طبیعتاً عناصر انقلابی و سوسیالیستی هنر و ادبیات هم شکوفا شد . و در این مقطع ما نیما را داشتیم و باز هدایت را داشتیم و بزرگ علوی را که اینها در واقع چهره های درخشان انقلابی ادبیات مقاومت آن دوران بودند . البته هدایت آشارش با عناصر ویژه ای از زیبایی شناختی خرده پیروزی یافتنه شده بود . ولی در مجموع فرهنگی که از خود به جا گذاشت يك فرهنگ مقاومت به نفع توده های مردم بود . ما نمی توانیم هدایت را به صرف داشتن کتابی مثل بوف کوبر که جامعه پیروزی آنرا علمش کرد و به عنوان قله ادراکات هنری مطرح کرد بسمان تکیه کنیم و زیر سؤال قرار بدهیم . ما نمی توانیم هدایت را به عنوان هنرمندی که با معیارهای هنر خرده پیروزی در يك سیستم مجرد و انتزاعی مسائل خودش را مطرح کرده ، همبر باطل بزنیم . همانطور که گفتیم مجموعه ای آثار هدایت به نفع توده های مردم است . حتی آثاری مثل حاجی آقا که حاکمیت و ارتباطات حاکمیت و نهاد های اجتماعی را مطرح می کند در شرایط امروز هم از کتابهای منضوعه بود . البته در پاره ای از آثار دیگرش با وجود اینکه ارزشهای استاتیکی خودش را از يك نوع پیش متافیزیکی و مجرد از ماده کسب می کند ولی در عین حال بر ضد پیش متافیزیکی هم بر می خیزد . مثل افسانه آفرینش . با این حال هدایت جزه چهره های ادبیات مقاومت ماست در پایگاه خرده پیروزی . و باید گفت که در آشار او عناصر سوسیالیزم ضعیف است .

عشق - گفتیم که تناقضی در کارهای هدایت وجود داشته . از سویی از نظر شکل بیان متأثر از زیبایی شناسی پیروزی غریبی بوده و در عین حال رو بکورد به مسائل زحمتکشان داشته . این تضاد در آشار هدایت به سنتزی ختم می شود که در مجموع به نفع توده ها بوده این عقیده شماست . من اما هدایت را به شکلی دیگر می بینم . هدایت به طبقه مرفه جامعه ایران تعلق داشته در نتیجه با غرب و با فرهنگ غربی پیروزی ، تماس نزدیک داشته . یعنی مواد اولیه ی تفکر هنری خود را از غرب میگرفته . هدایت بشکل غالب معتقد به نوعی مادی گرایی نیهلیستی است . به این خاطر در چشم بد هدایت هنرمندانی ارج می یافتند ، که بیانگر هنری انحطاط فرهنگی



پروژوایی وجه آگاه و چه ناآگاه، بود هاند . هدایت در آشارش به نفس متافیزیکیک می رسد . اما با نفس متافیزیکیک به اخلاقی اجتنامی امید بخشی نمی رسیده . و بها اینکه به مادی گسرای تاریخی در مفهوم عملی اش نزدیک نمی شده . هدایت حقیقی هنرمندانی را در ایران پساسید داشته ، و از آنان متأثر میشده ، که از چنانسب پروژوایی غریبی ، مهرتائید خورده بود هاند . البته پروژوایی غریبی و جوهی از اندیشهی آنان را تائید میکردند که از جنبه های پالند های برخورد ارن بود هاند . مثل خیام . عصیان خیام بر علیهی خام اندیشهی های قسری زمانه ، که بوسیلهی قدرتمندان ، انسان را برای دست یابی به سعادت ، به جهان باقی حواله میدادند و از لذت های مادی این جهانی بر حذر شان میداشتند . این عصیان ، که در زمان خود بسیار مترقی بود ، در چشمه یه منتقدین پروژوایی خیام با اصلا مورد اعتنا قرار نمی گرفته و بها اینکه کمتر مورد اعتنا قرار میگرفته . بیشتر ناامیدی و یأس و زندگی ایبکوری و لذت طلبانه اشعار خیام ، که در پوسته ظاهری اشعارش جسرین داشته ، مورد بررسی منتقدین پروژوا قرار میگرفته . هدایت هم بصورت غالب ، این بخش از شخصیت خیام را مورد توجه قرار میداد . مجموعهی آشار هدایت را به دو بخش می توان قسمت کرد . آشاری که نگرش فردی هدایت و اصول "مس" نویسنده را گزارش میداده مثل بوف کور و بها سه قطره خون و بها پن بست و ..... این آثار در همین حال پروژوایی ترین اسلوب را در سری کارهای هدایت داشته و نیز چون نگرش فردی نویسنده را بیان میکرده ، از ملموس ترین و جانده اترین آثار او محسوب می شود . از سویی دیگر هدایت آشاری دارد که از نظر مضمون به مسائل زحمتکشان و مردم کوچسه بازار نظر داشته . در این قبیل آشار گرچه هدایت در توصیف جزئیات زندگی ، از جمله رضارها و گویش ها ، بظاهر زندگی را چنانکه بوده نشان میداده ، اما دیدگاه نهییلیستی و واژهی خود را به زندگی مادی کاراکتر هایش که در زندگی واقعی نمی توانسته اند ، چنین باشند ، تحصیل میکرده . فرجام زندگی زحمتکشان آشار هدایت جز بعضی از استنشاها ، مثلا حاجی آقا که اشاره کردید ، بها به مرک ختم می شده بها به خود کسی و پایه چشم اندازی خاکستری از هستی . به اعتقاد من سمت و سویی که زحمتکشان در آشار هدایت دارند ؛ نمایانگر شخصیت واقعی آنها نیست ، بلکه این روح صغری هدایت است که در کالبد زحمتکشان ، هر چند کالبد بظاهر واقعی بنظر میرسد ، جاری میشود . خلاصه کنم به اعتقاد من ، در آشار هدایت هنرمند پروژوایی بسیار رنگ باخته و نا مشخص است .

سلطانیهی سر - بخشی از صحبت های شما مورد نظر من هم هست . عنصر سوسالیهی به شکل مشخصی در آشار هدایت وجود ندارد . عناصر تودیهی به نفع زحمتکشان اما

هست. چون وقتی به عنصر سوسیالیستی اشاره میکنیم دقیقاً به آرمان طبقه کارگر می‌اندیشیم و این در آثار نیما دستکم مثلاً در وجه عامش در ناقوس حضور پیدا میکند، هدایت‌نامه. اما اینکه بگوییم هدایت‌زحمتکشان را از دیدگاه خودش نگاه میکرد نمی‌تواند درست باشد. کم نیستند آثار هدایت که زندگی طبیعی زحمتکشان را تصویر میکردند. گوش زحمتکشان، کاراکترشان، اشیاء مادی پیرامونشان در آثار زیادی از هدایت بدستی متجلی و متبلور است. اما پایمان بندی این آثار از همان دیدگاه خرد و پیروزی و آزادی و منزوی برخوردارند. البته این پایمان بندی در همه جا مطلق نیستند. به این دلیل هدایت هم به اجتماع صیبرداخت و هم به مجموع فرهنگ درویش از کودکی. تانامی تجلیات این فرهنگ در رشد فردی خودش و اینکه چطور باید با این زندگی کنار بیاید. هدایت از تناقض سرشار است. هدایت با خودکشی خود در واقع نهایت حرکت صادقانه خودش را نسبت به کل زیست اجتماعی فردی خودش مادیت بخشید. این سخن بدین معنا نیست که هر هنرمندی خودکشی کند مادی است، هرگز. ولی مجموعه محصولی که او از زیست خودش به نفع خود و باقی گذاشت و دقیقاً بدین معناست که او دیگر نمی‌توانسته برای زحمتکشان و برای زندگی اجتماعی صاف باشد. سرانجام پیروزی و فرهنگ پیروزی، در درون هدایت، هدایت را کتبه هدایت وجه اجتماعی خود را نکست، وجه اجتماعی مادی هدایت حضور دارد. در واقع وجه غیر اجتماعی، روانپوش و جنون آمیز هدایت او را به نفع وجه اجتماعی شخصیت هنریش و نابود کرد.

طالبی - عنصر سوسیالیزم را در آثار نیما چگونه می‌بینید؟

سلطانپور - در آثار نیما، عنصر سوسیالیزم صوح می‌زند. نیما اولین هنرمند مارکسیست - لنینیست ایران است. در اشعار دوران اولیه زندگی هنری نیما که جوانی پرشور و پراستعداد بود، عناصر متافیزیکی وجود دارد. بعد از طریق برادرش لارین - که می‌دانیم از اعضای فعال حزب عدالت بود - با مارکسیسم - لنینیسم آشنا می‌شود. بعد از این به شدت عناصر متافیزیکی در آثارش رنگی باز. نیما فقط در فکر شکل نبود، بلکه برای مجموعه مفاهیم و ادراکات هنری - اجتماعی، ناگزیر به سوی چنین شکلی رانده شد. ما افراشته راهم باید به عنوان هنرمندی خلقی نام ببریم. پیروز در اشعار گلگیش که به هیچ وجه قابل قیاس با هنرمندان مردم‌گرای دیگر مثل نسیم شمال نیست. چون او ارزش‌های هنری را در درون ارزشهای اجتماعی و زبانی یافته و به نوعی دارای ساختمان هنری است. ما می‌بینیم که یک عکس‌العمل طبیعی در هنر مقاومت دوره خفقان پهلوی نسبت به هنر مقاومت شروطیت پیش می‌آید. در این زمان دو عنصر

مشخصا عمل می‌کند: اول عنصر دیکتاتوری است. بویژه بعد از سالهای ۳۲، این عنصر در راثون محتواهای مترقی به سمت قالب‌های موهوم نقش ایفا می‌کند. عنصر دوم تمایل هنرمند در فاصله‌گیری از سطح نازل هنر شمار دوران مشروطیت است. این دو عنصر هنر و ادبیات را به جهتی می‌برند که فرم با محتوا در عین آنکه از یک‌دیگر گاه همخوانی دارد از یک‌دیگر گاه ناهمخوان است. عنصر سوسیالیسم باید به‌درون اشکال هنری توده‌ها واریز شود. باید از زیبایی‌شناختی ویژه‌ی مورد تجربه‌ی هنرمند قرارگیری. در این صورت است که ما یک رابطه واقعی بین هنر و توده خواهیم دید. در غیر اینصورت هنر همان سرنوشتی را پیدا می‌کند که شعر نیما پیدا کرده بود. این به آن معنی نیست که در ارزشهای تاریخی هنر نیما شک کنیم. بلکه اشعار نیما را نایب بین مارکسیست جامعه می‌پایند مورد ارزیابی قرار دهند. تا عناصر سوسیالیستی شعرش به آینده واریز شود. و هنر و ادبیات خلقی ایران را آبهاری کند. در اینجا فقط یک انتقال ساده‌ی شکل و محتوای آثار نیما منظر نظر نیست. بلکه رهنمودیست برای شناخت تجلی آرمانی هنر توده‌ای. نیما هنرمند است با خاستگاه سوسیالیستی بررسی اشعار نیما می‌تواند نظریات پرروایی، که منکر تبیین مسائل اجتماعی از طریق هنرمندان سیاسیست و مهر باطل بزند.

ما در ایران هنرمندی با چشم‌اندازهای گسترده‌ی نیما نداریم. و با کمتر داریم. نیما نماینده‌ی هنری اجتماعی و مبارز است. اما بدلیل درگیری با دو عارضه‌ی تحمیلی هنر و ادبیات (دیکتاتوری از سوی، مقاومت در مقابل هنر شعاری از سوی دیگر) نارسایی‌هایی دارد. منظر البته زبان نیما نیست. اما فضا سازی و نمودهای هنری و شیفتگی بیش از حد به تصاویر پیچیده و بیاعت شد نیما رابطه‌ی توده‌ای برقرار نکند. اما نیما توانست توسط هنرمندان دیگر به‌درون جامعه راه ببرد. شاعران مبارز اجتماعی به نیما رجعت میکردند. شعر آنها با نیما شروع نمی‌شد و ولی به نیما ختم میگردد. و این نشانه‌ی شکوه نیما در زمینه‌ی هنر مقاومت است. البته باز اگر این نکته که دیدگاه انتقادی نسبت به نیما می‌باید همواره حفظ شود.

عقبنویسی - شما برای هنر آفرینی خرده پرورازی، و با هنر مقاومتی که گرفتار پوسته‌ی تنگ خرده پرورایی بوده و تا چه پایه اهمیت تاریخی قائل هستید؟ سلطانیه - هنر مقاومت در حالیست از اشارات و تصاویر ویژه و صرفا برای یک قشر روشنفکری قابل برگ بوده. و از این طریق در دین روشنفکران به عنوان پیشگامان مقاومت توده‌ی تجلی پیدا میکند. مبارزات دانشجویان ایران از ترکیب هنر و ادبیات تفکیک ناپذیر بود. عنصر انقلابی‌گری خرده پرورایی از طریق ادبیات عمل کرده و در جنبش دانشجویی نمود مادی پیدا می‌نمود. نیروهای مبارز

ما عمدتاً از هنر و ادبیات شروع کردند زیرا که در چهار چوب سیستم پلیسی آثار کلاسیک مارکسیست - لنینیست وجود نداشت. در نتیجه نیروهای آگاه خسرده بیروزاری اولین گامهای خود را در عرصه‌ی هنر و ادبیات برصیداشتند. از این رو هنر مقاومت نقش مهمی در تاریخ ایفا کرده است. از ۱۳۲۰ به بعد، در یک دهه آثار پایه‌ی مارکسیست لنینیستی در جامعه وجود داشت. ادبیات انقلابی جهان هم در عرصه‌ی فرهنگ ما حضور پیدا کردند. این آثار، پایه‌ی برای هنر مقاومت ما بوجود آوردند. و آنرا به آینده منتقل کردند، بدون اینکه خود این آثار پایه‌ی ( یعنی ادبیات مارکسیستی ) به همراه آن حرکت کند. در تاریخ هنر مقاومت ما آثاری داشتیم که علیرغم آنکه از صراحت کافی برخوردار نبودند، که همین عدم صراحت در مواردی باعث انحراف میشد توانستند نقش اشاعه‌ی فرهنگ انقلابی و علمی را به دستری ایفا کنند. و تبلور مادی خود را در جنبش دانشجویی به دست بیاورند. بنابراین می‌بینیم که هنر مقاومت، با همی محدودیت‌هایی که داشته نقش ویژه‌ی تاریخی خود را ایفا کرده است.

عشقی - چه محدودیت‌هایی؟

سلطانپور - کمبود عناصر زینتی. یعنی فقدان ترکیب مادی حاضر در زیست اجتماعی زحمت‌کشان به ویژه کارگران، با عناصر ذهنی هنر توده‌ای تاریخی و خورشید، ستاره، رودخانه و بطور کلی، عناصر طبیعت جایگزین تمام اشیاء و مواد حاضر در زیست اجتماعی زحمت‌کشان میشود. مثلاً از شخم، از مزرعه، از نوع کشت و از حضور روستائیان، درک از تناظر واقعی در شعر اثری نیست. ما ساختمان ویژه‌ی حتی یک خیش رانمی‌شناختیم. نمی‌دانستیم که چطور بذور را می‌پاشند. نمی‌دانستیم که کارگر کدام بیج را می‌چرخاند. کدام روشن را بر صیدارد. مابسی اطلاع بودیم. و هنوز هم بسی اطلاع هستیم. در آن دوره اعتقاد هنرمندان ما به زحمت‌کشان، یک اعتقاد آرمانی و مجرد و تجربه نشده در عرصه‌ی عمل بود. بنابراین قادر نبودند در درون زندگی توده‌ها حضور پیدا کنند. هیچ چیز بیشتر از واقعیت زندگی توده‌ها نمی‌تواند به رشد هنر و ادبیات انقلابی و سوسیالیستی کمک کند. از این جهت هنرمندان ما که دچار خلاء بودند، بعد از جنبش انقلابی "۱۰" اخیر، دچار بحران شدند. بحران اخیر جامعه‌ی هنری، ریشه در مجرد اندیشی هنرمندان در گذشته دارد. حالا که تا حدودی انرژی‌ها آزاد شده، حالا که این انرژی‌های رهاننده می‌باید هنر و ادبیات توده‌ای ما را پایه‌ریزی کند، می‌بینیم که هیچ شناختی از زندگی توده‌ها نداریم. و تا وقتی که از این زندگی، همگام و هم‌دوش با توده‌ها مطلع نشویم، از فرهنگ و هنر انقلابی و مرتبط با زندگی

توده‌ها و در جامعه ما خبیر و نشانی نخواهد بود. هنوز که هنوز است، حتی پس از قیام توده‌ها، ماصیخواهیم آرمان توده‌ها را در لفافهٔ تعاریر و سپنم بنده‌ی‌های هنری خرد و بنورزواپسی دوران ریزه‌ی ستمشاهی بیچانیم. و این در حقیقت، کسه حرکتی بر ضد هنر است، هنر را در خودش خواهد کشت. خاموشی شور درون هنرمند، آن حالت پاسیوسون نسبت به جنبش انقلابی و تداوم آن، واکنشهای خود بخودی پس رفق، اشتیاق کسب دانش طبقاتی اما عدم حضور صادی در عرصهٔ کتاکشهای طبقاتی، باعث شده که اگر چه هنرمند در درون جامعه قدم بر میدارد، اما از درون با جامعه پیوندی نداشته باشد. تا هنرمندان بصورت یک موج عظیم انقلابی در این جهت عمل نکنند، کوششهای فردی به پیروزی همگن پیروزی توده‌ها نخواهد رسید. این مشکل را هنرمندان باید مورد بررسی قرار بدهند. عرض اینکه به بی شعوری درون تن در دهند، به فداین بی شعوری، بی‌انگیزه بنودها عیان کنند. بر علیه خاموشی شور درون بشورند. چون این خاموشی به معنای اعتدال هنرمند در خودش است. و این خطر بصورت جدی جامعه‌ی هنری ما را فرا گرفتار است. البته از طرف دیگر امید عظیمی در مقابل ما ظاهر شده. هنر نیروهای جوان رها شده پس از قیام، ما امروز به آثار این هنرمندان توجه نمیکنیم، به انبوه آثاری که در درون غلیان سیاسی جنبش بوجود آمده، و پرتاب شده به درون جنبش سیاسی جامعه، بی توجهیم. هنرمندان رسمیت یافته‌ی جامعه، به دلیل شکست شور درون، به این آثار توجه نمیکنند. و این در حقیقت یک خیانت تاریخی از سوی هنرمندان رسمیت یافته جامعه است. وقتی آثار هنرمندان جوان بدست مسئولان هنری میفتد، نهایتاً فقط چاپ میشود. این مسئولان صرفاً از موضعی فرصت طلبانه، با چاپ آثار هنرمندان جوان میخواهند کمبودی را که خود نمیتوانند پاسخ بدهند، پسر کنند. این آثار اگر چه دارای ارزشهای هنری نیست، اگر چه از دیدگاه تاریخی هنر توده‌ها قابل استفاده نیست، به درون نظر انتقادی فقط چاپ میشود. و از اینطرفی نه تنها هنر توده‌ها را اعتلا میدهد، بلکه هنری را به عنوان هنر توده‌ها معرفی میکند، که از ارزشهای تاریخی هنر توده‌ای، از آرمان گروایی آینه‌ی ترکیبش با عناصر تاریخی هنر پدید آورنده است. و بعد اینطور وانمود میشود که گویا هنر سیاسی و اجتماعی همین هاست. مجدد با بحران هنر و انقلاب شروطیت، البته نه در آن حد از نازل بودن، دامنگیر هنر و ادبیات امروز ایران خواهد شد. برای جلوگیری از بحران، هنرمندان ما باید خود را تجهیز کنند. این مسئله در کانون نویسندگان مطرح شد، و بعد به فراموشی سپرده شد. رسولان هنری من - باید این مفهوم را که عام هم هست توضیح بدهند. باید این بحران را از

در پدگاههای متفاوت مورد بررسی قرار بدهند. تا هنر و ادبیات که میخواهند پیشاهنگ خواستهای هنری و سیاسی تودهها بشود، ارزشهای واقعی خودش را پیدا کنند.

طالبیسی - شما در هنر مقاومت به عنصر سوسیالیستی اشاره کردید. آیا به اعتقاد شما حضور عنصر سوسیالیستی در هنر مقاومت به معنای صحت‌گویی سوسیالیستی هم هست یا نه؟ یعنی توجه به مفاهیم طبقاتی هم وجود دارد یا نه؟ و در همین جا بگویم که وقتی شما به عنصر سوسیالیستی در آثار نیما و افراشته اشاره میکنید، توضیح بدید که عنصر سوسیالیستی در آثار این دو شاعر چه تفاوتهایی با هم دارند؟

سلطان‌نور - عنصر سوسیالیستی بدون چشم‌انداز برعریض مبارزه طبقاتی مفهومی ندارد. باید بدید که هنر تا چه حدی بازندگی زحمتکشان در ارتباطی ارگانیک مربوط میشود. عنصر سوسیالیسم حتی در آثار نیما، که در واقع در سایه عناصر سوسیالیستی هست، بصورت مجرد و عام عمل میکند. پایگاه خاص خود را پیدا نمیکند. یعنی از پایه خاص و از خاص به عام بر نمیگردند. عنصر سوسیالیستی وقتی که در وجه مجرد خود باقی بماند، با سوسیالیسم تخیلی پهلو میزند. اگر چه بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، وقتی فوئنگ سوسیالیستی به هنر و ادبیات جهان راه پیدا میکند، و در نتیجه هنر و ادبیات ما هم از آن تغذیه میکند، نمیتواند عنصر سوسیالیستی ادبیات ما با سوسیالیسم تخیلی همسنگ باشد. ولی بهر حال وجوهی از آنها را حفظ میکند. به دلیل اینکه روی خاص پیاده نمیشود. البته این حرف را بصورت غالب میگویم. در سوادری هم نمونه‌هایی داریم که در وجوه خاص پیاده شده است. مثل شب پای نیما.

طالبیسی - چه تفاوتی میان عناصر سوسیالیستی اشعار نیما و افراشته می‌بینید؟ سلطان‌نور - من روی اشعار افراشته مطالعات گسترده‌ای ندارم. پارهای از آثارش را خواندم. و ترجمه پارهای از آثار گیلکش را از طریق رفقای گیلانی شنیدم. بنابراین نمیتوانم اینطور که از نیما حرف میزنم، راجع به افراشته سخن بگویم. و چگونه حضور عناصر سوسیالیستی را در آثار این شاعر ارزیابی کنم فقط بگویم که عنصر افراشته بازندگی توده‌ها تعاس بیشتری دارد اما از ارزشهای ویژه هنری بی‌نصیب است. با کمتر از ارزشهای هنری برخوردار است. حتما این سوال پیش میاید که آیا ارزشهای زیبایی شناختی سوزوویسی بیا خرده سوزوویسی مورد نظر من است؟ صلحانه. من به عناصر توده‌های شعر نیما می‌اندیشم. باز هم اشاره میکنم به شعر شب پای نیما.

طالبیسی - ضمن صحبت هایتان گفتید که هنر مقاومت ما به آن دستاورد های پویایی

که میباید برسد، نرسیده و گفتید این کی بود ناشی از عدم تجربه بوده. در صورتی که همانطور که خودتان هم اشاره کردید، ما این تجربه را از آغاز مشروطیت شروع کردیم. این دو مسئله را چگونه از هم جدا میکنید؟ در یک دوره مشخص تاریخی خلاصه میکنید، یا عدم تجربه و که امیک؟

سلطانها... هر دو. تجربه دوران مشروطیت، تجربه ماقبل خود را نداشته. مگر بصورت بسیار کلاسیک. از تجربه انتقال فرهنگ از طریق نسل پیش از خود محروم بوده. بنابراین هنر و ادبیات مشروطیت نمیتواند به تجربیات ملموس و همه جانبه‌ای در درون زندگی توده‌ها دست بزند. وقتی هم که میباید زندگی توده‌ها را منعکس کند، مثل دوربین عکاسی، نمیتواند یک سازمان هنری منسجم، برای این مجموعه‌ی مادی در نظر بگیرد. یعنی غور در ارزشهای تاریخی هنر توده‌ها نمیکند. جمع بندی از آن ندارد. خطوط ویژه آنرا نمیشناسد. همین مقدار تجربه هم که در هنر و ادبیات دوره مشروطیت شده، سیستم دیگتائوری، سوزده دیگتائوری محمد رضا شاهی، از انتقال آن به دوره‌های بعد جلوگیری کرده، و این باعث شده که هنر و ادبیات دوره خفقان، از گذشته خود بیرون. در نتیجه نتواند از هنر زحمتکشان طی تاریخ درک درستی داشته باشد. روی این اصل میکنیم که در اینجا هم خلاصه جدیدی ایجاد نشده. البته از نظر درک عناصر انقلابی و سوسیالیستی قوی نشده، روی پایگاه طبقاتی فرود آمده. اما التقاطیست. بخشی از زیبایی شناسی توده‌های پرا، با ارزشهای هنری بورژوازی و خرده بورژوازی ترکیب کرده. و این آشفتگی ایجاد کرده. خودش مانع خودش شده برای عبور به درون توده‌های مردم. البته یک چیز یادمان نرود و آنهم در صد بیسوادان در ایران است. این مسئله از دیدگاه دیگری میباید مورد بررسی قرار بگیرد. بیسوادی یک دیوار آهنین برای عدم ارتباطات توده‌های مردم میسازد.

عشقسی - گفتید که در دوران مشروطیت هنرهایی بوده که جنبه سیاسی داشته اما فاقد ارزشهای هنری بوده. این مقوله را بیشتر باز کنید. چه نوع اشکال هنری - ی به اعتقاد شما میتواند مفاهیم سیاسی را بدرستی منتقل کند. ارزش ویژه این اشکال هنری که است؟ چمن که گفتید منظورتان از ارزشهای هنری، زیبایی های بورژوازی و یا خرده بورژوازی نیست. بخصوص این موضوع را در ارتباط با شعر نیما و افراشته بیشتر توضیح بدهید. چرا نیما به نسبت افراشته از توان هنری بیشتری برخوردار است؟

سلطانها... - گفتیم عنصر سوسیالیسم و آرمان خواهی سوسیالیسم در ترکیب با انقلابی گری خرده بورژوازی در اشعار نیما صوح میزند. و گفتیم مجموعه‌ی بیش

نیما یک مجموعه‌ی ترکیبی است. در آثار نیما زیبایی شناسی هنر تاریخی فنود الیسم، پوزوایی، خرده پوزوایی، و آرمان خواهی سوسیالیسم تلفیق شده‌اند. این چندگانگی مانع گسترش محتوای آثار نیما به درون توده‌ها نشود. در افراشته امسا، این مجموع به‌نحی که نفع انقلابی‌گری برای آرمان توده‌گزار می‌باشد. ولی به‌اندازه نیما از سطح نمیگذرد و به سطح عالی هنری دست نمی‌یابد. چون عنصر سوسیالیسم در اشعارش ناگزیر است هماهنگی پیدا کند با عناصر تجربه‌شده‌ی هنری پوزوایی و خرده پوزوایی. که این عناصر هنری ریشه‌هایش را از هنر عام گرفته. و هزار زرق و برق و آرایش به آن داده. این البته صحت دیگریست. ما باید عناصر هنری توده‌ها را که دستخوش تفنن پوزوایی و خرده پوزوایی شده از درون هنر پوزوایی نجات بدهیم. فرهنگ مثل اقتصاد عمل نمی‌کند. اقتصاد را انقلاب به تمامی کنار می‌زند و لسی فرهنگ را نه. و با در آستانه انقلاب و به آسانی نه. در درون فرهنگ عناصر هنر و ادبیات توده‌ها جاریست. اما سرمایه‌داری از آن به نفع خود بهره برداری میکند. در اینجا ما به متقدمین مارکسیست مترقی احتیاج داریم. تا فرهنگ و هنر توده‌ها را از چنگال پوزوایی مستمرجات بدهند. نیما از عناصر تاریخی هنر توده‌ها بسیار بیشتر از افراشته برخوردار بوده. اما پیچیده‌گی‌های صوری مانع انتقال این عناصر به آینده میشوند. اما سرانجام متقدمین مارکسیست نیما را به آینده جاری خواهند کرد، الان هنوز که هنوز است. سد عظیمی مقابل عناصر سوسیالیستی هنر نیما و اصولا هنر مقاومت ایران وجود دارد. این سد را تقدین باید بشکنند. و باید ما را با این ارزشها پیوند بدهند. این به‌معنای یک انتقال مکانیکی نیست. انتقال برای ترکیب است. انتقال برای درک سیستم بندی هنری و آرمان و خواست زندگی زحمتکشان است.

عشقی - میگوید برای آنکه هنر دارای ارزشهای تاریخی هنر توده‌ای بشود، هنر - مند میباید با مسائل زندگی زحمتکشان آشنا شود. اشکال هنری آنها را بردارد و از آرایشهای پوزوایی یا توده نجات بدهد. برای آنکه چونگی آرایش اشکال هنری مردم بوسیله پوزوایی روشن شود. در این زمینه مثالی میزنم - سنت سباه سازی در هنر نمایش، یکی از اشکال هنر مردمی است. هنر خواص و با پوزوایی میباید این شکل را بگیرد و دگرگون میکند، به‌خود توده‌پل میکند، با مفاهیم پوزوایی تلفیق میکند و بعد میان توده‌ها میرود. و از این طریق مردم را فریب میدهد پس یکی از انگاره‌هایی که در هنر مردمی میباید روی آن انگشت بگذاریم، گره‌خستن شکل‌های هنری مردمی، امتزاج آن با مفاهیم واقعی خلقی و بردن آن میان توده‌هاست. در این صورت ارتباط هنر و توده بهتر امکان میدهد. بدین جهت به‌این انگاره



من فکر میکنم که افسراشته به هنر نودهای نزد یکتر است تا نیما. در حالیکه نیما بیگ  
اعتبار بهتر شاعر شاعران سیاسی است تا شاعر مردم.

سلطانپسور - این حرف درست است. ولی به معنای حضور ارزشهای هنر نودهای در شعر  
افسراشته نیست. در شعر افسراشته بشکلی خلاصی هست. اشاره کنم به شعر:  
ای شغال تن گنده خیله دیدی افتاد دست لای تله

این شعر البته برای بیان مفاهیم سیاسی بُرد دارد. یک سلسله تصویرهای طنزآمیز  
در این شعر جریان پیدا میکند. اما در هر صورت این شعر با شعر پرولتاریایی، با  
شعر زحمتکشان متفاوت است. این شعر را مقایسه کنیم با شعری از نیما. مثلاً ما نسلی  
در این شعر بر خوردی هست میان صیاد، که تجلی زحمتکشان است، با پری دریایی  
که تجسم سوسیالیسم آرمانی نیماست. صیاد به پری دریایی میگورید: من اصلاً  
همیشه بد بختم. همیشه کار میکنم. هیچ چیز برای خوردن ندارم. تو از سمن  
میپرسی تن من سفید تراست یا تن زن من؟ من چطور میتوانم برایت توضیح بدهم،  
وقتی هیچ چیز برای مقایسه ندارم؟

بعد پری دریایی به او میگورید:

چرا دروغ میگوئی. پس چرا وقتی با تمام عشقت زنت را در آفتاب میگیری، میگوئی نت مثل  
مارماهی میماند؟ پس چرا دیوارت را با گل سفید کوهی رنگ می کنی؟ پس چرا میگوئی این  
یا سمنی که زخم کنار باغچه دیوارت گذاشته، تشنگه. پری دریایی، با این سوسیالیسم  
آرمانی، عنصر صیاد را از زندگی توده ها کشف کرده، بعد به توده ها یاد آوری میکند. این  
موضوع در سرتاسر اشعار نیما صوح میزند. اما در جاهایی، به دلیل ترکیب با عناصر زیبایی  
شناسی بورژوازی و خرده بورژوازی، مجموعه غیر قابل عبوری بدست میدهد. اشاره ما به دقت  
در زندگی توده، در بسیاری از اشعار نیماست. صیادانیم که نیما مال شمال است  
زندگی صیادان را می شناسد. در کلبه های صیادان نشسته. پنجره صیادان را دیده. گل  
را کنار پنجره دیده. محال است نادان زشتگویی پشه پری خود بدون ارتباط با توده  
ها، بتوانیم این عناصر خلقی را در شعر منعکس کنیم. ما میگوییم خورشید زیباتر است  
با نمیدانم ستاره ها. همیشه در وجه مجرد مسئله را بیان میکنیم. همیشه از  
طبیعت الهام میگیریم. طبیعتی که با مطلقاً زیباست و با زنت. خورشید همیشه  
در شعر ما به عنوان وجهی از آرمان خواهی مطرح است. یعنی ما نمیتوانیم عنصر  
سوسیالیسم را در خورشید، خورشیدی که خودش هست. ببینیم. یک مفهوم بجای  
خورشید، می نشانیم. این خورشید دیگر خورشید مردم نیست. خورشید ما است.  
خورشید خفقا نه. خورشید توده ها خورشیدی است که در کوهر میتابد. خورشید آنجا یک  
سلسله عملکرد دارد. باید عملکرد خورشید را در زنده کنی یک تصویر کرد. ما  
قادر نیستیم. چون بلوچستان را از درون نمیشناسیم. زیرا سیستم دیکتاتوری مانع

میشود، درخت باید خودش باشد در هنر و ادبیات. رودخانه و پرندگان باید خودشان باشند. مادر ادبیات پرندگان و پرندگان هم. پرندگان که از طبیعت خود عاری میشوند. هنر و ادبیات میباید با عناصر زمینی بوده‌ها، با یک ادراک هنری — تاریخی پیوند بخورد. اگر این مسئله ایجاد نشود، که باید بشود، در هنر و ادبیات تحولی همسنگ انقلاب صورت نمی‌پذیرد. به اشعار شاعران رسمیت یافته ما بعد از انقلاب نگاه نکنید، میبینیم عناصر همان عناصر هستند. ما باید مجموعه‌ی جدیدی از زندگی بوده‌ها در ادبیات وارد کنیم.

عشقی — از سخنان شما برمیآید که شما استعاره‌گرایی را به عنوان یک وجه از زیبایی شناسی رد میکنید وقتی که میگویید درخت باید خود درخت باشد، اصل سلطانیه — البته این حرف به معنای نفی استعاره‌گرایی در هنر نیست، توده — هاهم در زندگی استعاره‌بکار میگیرند. اما استعاره‌گرایی در ادبیات ما در کنار تنگ انمکامات خرد و پیروزی، در کم دانشی و عدم شناخت فرهنگ تاریخی، محصور بود. نیا هم استعاره‌بکار میبرد. وقتی که مثلا صیاد به زنش میگوید تنت به مارماهی میماند. این یک نوع رجعت استعاری ست صیاد در مارماهی نوعی استعاره‌ی پاک عاشقانه میبندد. چون تورش خشن است ساحل خشن است، قایقش خشن است، دریا خشن است و طوفان خشن است، در برابر تمام این خشونتها یک مارماهی وجود دارد که نرمی خودش را به صیاد منتقل میکند. بنابراین استعاره‌ها در درون توده‌ها وسیعا عمل میکنند. بدون استعاره اصلا ماده در ذهن منعکس نمیشود.

عشقی — در داستانهای محمود دولت‌آبادی، استعاره‌گرایی در شکل مردمی آن، فراوان دیده میشود.....

سلطانیه — بیشتر این روابط در کار دولت‌آبادی حفظ میشود. پس منظور ما حذف استعاره نیست. بلکه درک استعاره زیست توده‌هاست. نزدیک شدن به بینش توده‌هاست، بدون آنکه تسلیم حرفی آن بشویم. بدلیل اینکه این بینش از ادراک تاریخی مجموعه تجربه توده‌ها برخوردار نیست. استعاره‌گرایی را در وجه مردمی، میباید با مثالهای فراوان همراه کرده تا برای ما مشخص‌تر شود. مثلا چرا مردم جای را در استکان شیشه‌ای مینوشند؟ درست است که مرماهی‌داری این شش را میسازد، ولی تقاضای زیبایی شناسی توده‌ها، تاریخ تحول اشیاء نقش مهمی میکند. اینها را باید از هنر و ادبیات بیرون کشید، همچنانکه از اقتصاد باید بیرون کشید. مردم نوعی استکان شیشه‌ای جای مینوشند، برای آنکه شیشه رنگ جای را نشان میدهد. برای آنکه رنگ جای همانند رنگ خورشید است. برای آنکه نور در زندگی مردم عمل میکند. چرا مردم می‌گویند پنجره رو به آفتاب؟ چرا زحمتگزاران ما

بر خلاف ادعای پیوریزوی کثیف، که آنها را آلوده و کثیف می‌پندارد، تمیزترین آدمها هستند. يك ملافه سفید را زن کارگر می‌شویهد، و بعد تمیز روی مجموعه رختخوابها - پیش میکند. اگر چه آن ملافه چند وهله دارد. امکان يك زیست زیبا و عادی را از توده‌ها گرفته‌اند، و بعد متهمشان میکنند که زیبایی را درک نمیکنند. اگر بگذرانند، زحمتکشان ما، زیباترین زندگی را می‌سازند. رنگ و لعاب پیوریزوی تمام ارزشهای طبیعی ارتباط با طبیعت را از زیبایی شناسی توده‌ها سلب کرده‌است.

عشق - زیبایی شناسی توده مردم، جنبه تزئینی ندارد. بلکه در زندگی تولیدی آنها نقش ایفا میکند. یکی از خواننده‌گان گیلکی، عیاشور پوره، ترانه‌های میخواند بنام پاج لیلی. این خواننده، از طریق نگرش يك روستایی، زن زیبا را در پاج لیلی سراغ می‌گیرد. پاج را گیلانی‌ها به زنی می‌گویند که چاق و پیوریزو باشد. یعنی روستایی زنی را زیبا می‌بیند که کار آبی داشته باشد. در دانسا - نه‌ای محمود دولت‌آبادی هم استعاره‌ها بدین گونه بکار گرفته میشوند.

سلطانپور - کاملاً درست است. و در عین حال این صرفاً به معنای زیبایی برای استفاده و نیت. اصلاحی چاق در نظریش زیباست. پای لاغر مردنی برایش زیبایی ندارد مگر آنکه از دورن محرومیتها به چنین وضعی تن بزند اما اگر حق انتخاب داشته باشد، آن نوع زیبایی را انتخاب میکند، که در رابطه با زیست اجتماعی و تولید مادیش در نظریش زیباست. این زیبایی‌ها باید مورد توجه هنر و ادبیات قرار بگیرد. مثلاً در نظر زحمتکشان گلگونگی‌ی چهره، نشانه کار و حرکت است صورت مینایی و زرد نبود، که دختران پیوریزوی و خرده پیوریزوی خود را بدین شکل می‌آرایند و همانند به سرده‌ها میشوند، گرچه يك سلسله جاذبه‌ی کاذب ایجاد میکند اما، انحطاط زیبایی را بسویله خرده پیوریزوی اعلام میکند. و بینش زیبایی شناسی توده - ها را از طریق وسایل ارتباط جمعی، به سمت چنین زیبایی‌های کاذبی سوق میدهد. و مردم را صخ میکند، اما بهر حال این انحطاط زیبایی برای مدت محدودی قدرت دارد. و تا نهایت نمیتواند دید زیبایی شناسانه مردم را به انحراف بکشاند. دختران زحمتکش ما گل دوزی میکنند. پارچه را بر میدارند و با گل - هایی که در منطقه می‌شناسند زینت میدهند. آیا این ادراک عمیق از زیبایی شناسی در وجه خامش نیت. قابل توجه است. اگر این مسئله را بررسی کنیم، که آیا حیاط‌خانه آن دختر گل‌دوز گل ندارد. تمام اشیاء و روابط روستا به شدت زیبایی طبیعی عمل کردند، تا او را بطرف يك زیبایی مصنوعی، که خاطرهای زیبایی طبیعی را در او زنده میکند، بپرانند. اما اگر زندگی طبقاتی پایینان بپندیرد، و جامعه سوسیالیستی فرا برسد، و بعد جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی تبدیل شود، تمام ارزشهای طبیعی به خودشان رجعت خواهند کرد. دیگر

نگهداشتن گلدان توی اتاق لزومی نخواهد داشت. نگهداشتن گلدان توی اتاق به معنای نداشتن حیاط و باغچه است. خرده پیروروازی البته بشکل تعمیلی گلهای باغچه را توی اتاق نگهدارند. برای آنکه لیاقت ندارد که در فضای آزاد حرکت کند. ولی توده مردم میتوانند در محیطی که تمام طبیعت را حاضر کرده حضور داشته باشند. در جامعه کمونیستی همه چیز بصورت سالم به طبیعت خودش رجعت میکند. رختن بطرف یک شاخه گل البته نشانه تجدید بهار هست. اما وقتی در خانه و در اطراف. و کلادر همه جا، بهار حضور پیدا کند، جستجوی گل بی معنی است. در اینجا جستجوی یک شاخه گل توسط زحمتکش، بدین معناست که گل به هنگام بهار در جای دیگری میشکند، نه در خانه زحمتکش. میبینیم که در همه جا و همه چیز، حتی در سنتها و اسطورهها و صبر طبقاتی عمل میکند.

عشقسی - در جو اختناق رژیم سابق، استعاره در هنر و ادبیات معمولا در وجه تجربه پیش بنگار گرفته میشد. اما در عین حال هنرمندانی داشتیم چون محمود دولت آبادی، که از استعاره بدین صورت استفاده نمیکردند. چه شرایطی چهره های استثنایی چون محمود دولت آبادی را بوجود آورد. اگر چشم انداز سیاسی و اجتماعی گذشته ایران، هنر را دچار تجربه اندیشی کرده بود، چه زمینههایی امکان رشد هنرمندانی چون محمود دولت آبادی را فراهم آورد؟  
 سلطانیه - اجازه بدید این مسئله را در پیروسی هنر مقاومت دهه پنجاه - در نشستی دیگر پاسخ بدیم.

## مصاحبه‌ای با رفیق سلطانپور ۲

مشن زهر گفتگوشی است که خانم ناصره - شرما ، ایرانشناس ، محقق و استاد ادبیات زبان فارسی در دانشگاه جامعه اسلامی دهللی نو - در آذرماه سال - ۹۰ با فدائی خلق سعید سلطانپور به عمل آورده است .  
این مصاحبه برای اولین بار منتشر میشود ، از خانم ناصره - شرما ، که نوار این گفتگو را در اختیار ما گذاشتند سپاسگزاریم .

سؤال : انقلاب آید، انقلابی اسلامی بود؟ و اینکه جمهوری اسلامی را چگونه می‌باید؟  
جواب : فکرمی‌کنم که بهتر و درست‌تر است که بجای عبارت اسلامی! سخن از انقلاب بماند ، بیاریم ، چون قبل از آنکه این انقلاب ، مهراسلامی بخورد ، تحت عنوان یک انقلاب اجتماعی در ایران شناخته شد ، این جا ، من چندان در پی آن نیستم که سخن را محور اسلام و عملکردهای آن به ویژه در ایران متمرکز کنم ، چون آن کسی که کم و بیش با تاریخ و تاریخ تحول اجتماعی سروکار دارد به روشنی میداند که اسلام شکل بنفدی‌ای در درون سیستم کلسی ( نظام ) فئودالیست و طبیعتاً این شکل بنفدی با وجه تولید فئودالی هم‌خوانی دارد و میدانیم که جوامع مدنی امروز بیشتر و در کیفیت خود محصول انقلابهای عظیم صنعتی هستند و شکل بنفدهای سیستم ( نظام ) فئودالی ، به گونه‌اش مستقیم و گاه غیر مستقیم درین انقلاب‌ها به نصابی زهر سر به قرار گرفته و مضمحل و نابود شده ، به‌ویژه در وجه تولیدی خود ، بصورت غالب نابود شده و بدیهی است که شکل بنفدها ، یعنی ریشای این نظام نیز چنین سیر نوشتنی داشت ، البته در کشورهای وابسته این شکل بنفدها طی یک روند بسیار طولانی - تر زهر سر به قرار گرفتند ، یعنی آنقدر و آنطور که این روند در انقلابات صنعتی و در کشورهای صنعتی آسیب دیده و در جوامع وابسته این روند به آن شدت آسیب ندیده ، اگر بخواهم صحبت را بهتر متمرکز به هم بیاورم که در ایران و فئودالیسم در طی ۲۰ سال قوس نزولی و اضمحلال خودش را پیموده و طبیعتاً است که در این ۲۰ سال یعنی از زمان انقلاب مشروطیت تاکنون ، شکل بنفدهای فئودالی توانسته است در درون سیستم سرمایه‌داری ادغام بشود و در خدمت سرمایه‌داری و بانگه‌اران و بازرگانان قرار بگیرد . امهریالیسم به جوامع فئودالی در قدم اول تولیدات خود را صادر می‌کند و در روند بعدی حرکت خود به صدوره سرمایه‌داری دست می‌یازد در نتیجه

حکومت های مرکزی را بصورتی درآورد که بتوانند نمایندگی منافع تجار و بازرگانان را و بعداً صنایع ممتاز را بعهده گرفته در عین حال منافع فئودالها و سمران قبایل را بویژه از قلم نی انداخت ، چون میدانیم که ایران کشوریست چند ملیتی و با قبایل متفاوت که دارای ویژه گیهای اقلیمی و سنتی خاص خودشان هستند . بنابراین اسلام بعنوان يك نمود روئنائی بخصوص از صفویه به بعد در ایران نقش ویژه ای ایفا کرده و در عصر قاجار و پهلوی یعنی بهتر است که بگویم در تمام دوران این دردمانهای سلطنتی توانسته خادم دولت مرکزی باشد ، توانسته از طریق برانگیختن مجموعه ای از خرافه های تاریخی و باورهای آسمانی ، زمینهای را برای استثمار هر چه بیشتر فراهم کند . البته طبیعی است که در يك جامعه ای کمردمش سلمان هستند ، حالا چه شیعی و یا سنی اقتدار فقیری همواره حضور دارند که طبق قانونصندی مناسبات تولیدی جامعه نقش تاریخی خود را ایفا می کنند ، هر چند در دوره های چهار توهمانی بشوند به این دلیل وقتی ما از مذهب بعنوان يك شکل بندی روئنائی سخن میگوئیم قصد ما آن هرگز این نیست که توده های مردم را که دارای این فرهنگ ، این فرهنگ مذهبی هستند دارند ، چنین نقشی در رابطه با دولت مرکزی بدانیم ، بلکه عوامل اجرائی این شکل بندی که به انواع مختلف هادی توده ها هستند بیشتر مورد نظرند ، جامعه ما مثل جوامع غرب از درون يك انقلاب صنعتی عبور نکرد ، در نتیجه فرمعی نبود و هم ضرورتی نداشت که همان مسیحیت ، شسنگ جدیدی ، هم خوان و متعادل با تغییر زیربنای جامعه از فئودالی به سرمایه داری ، از درون خودش بزاید ، یعنی نقشی را که پروتستانیسزم ایفاء کرد ، که در خدمت سرمایه داری قرار گرفت ، در واقع پیام "لوتر" در اسلام شکل مشخص جدیدی پیدا نکرد به دلیل اینکه صنعت هم این جا با شکل انقلابی بروز نکرد ، به دلیل اینکه وجه تولید فئودالی هم این جا طی يك انقلاب ناپدید نشد ، بنابراین می بینیم که همه چیز در جامعه ای وابسته مثل ایران با هم همخوانی دارند ، در نتیجه مذهب هم نباید در خدمت سرمایه داری بسیار ظریف تر ، بسیار زیر زمینی تر و زیرکانه تر عمل می کرد ، بررسی تاریخ ایران از انقلاب مشروطیت تا امروز در مقاطعی چهره های مذهبی را معرفی می کند که بررسی این چهره ها خود روشن ترین بیان کاربرد مذهب در خدمت سرمایه و حتی مستقیماً صبرها ایسم جهانی است . اگر بخواهیم به این چهره ها بپردازیم از این مشنوی هفتاد من خواهد شد ولی راه دوری نمی رویم ، در همین دوره سرشار از خفقان و ستم با استثمار شاهی ما کاروان طولانی زعمای مذهبی را می بینیم که از کنار کاخ سلطنتی تا آرامگاههای به اصطلاح ائمه اطهار صف بستنند عکسهای بی شماری هست در حالیکه شاه این سمبل خونخواری و زناخت ، ایستاد و این چهره ها

به آستان بوسی مشغول . و طبیعتاً راهنمای او هم هستند . همین " فلسفی " که امروز هم سخنگوی منافع سرمایه داران و زمین داران بزرگ است از چاکران و آستانبوسان شاه بود ، کسی بود که در ۲۸ مرداد کونکونای " سیا " را به شاه تبریک گفت ، کم نیستند اینگونه چهره ها ، بنابراین مسئله این نیست که گویى مذهب با نقشی کاملاً متفاوت که گویى مذهب موجودیتی جدید و استثنائی در ایران پیدا کرده ، نه مسئله اصلاً این نیست ، مسئله این است که مذهب در کنار بیروروازی امروز ضرورت پیدا کرده که نمود بیشتری پیدا کند ، که در ظاهر خودش را وجه غالب نشان بدهد تا وجه بیهوده ظاهر غیر غالب بیروروازی وابسته بشوند حرکت لازم خودش را زیر پوشش این فرهنگ مذهبى انجام بدهد که بتواند در جهت تحکیم هر چه بیشتر وابستگی و یک انسجام برای تمرکز یک دولت مرکزی قوی و سرکشیگر بدهد . البته من قهراً به هیچ وجه فقط این نیست که بگویم نقش مذهب که شهرش پای انقلاب هم خورده و تحت عنوان اسلامی خودش را متجلی کرده صرفاً یک نقش پوششی است ، چون من معتقدم در عین حال که مذهب همواره در کنار بیروروازی بوده ، ولی بدلیل آنکه این روشهای جامعه سی قعود الی است دچار تعارضاتی با بیروروازی هم بوده و طبیعتاً اکنون که از نظر تاریخی امکان پیدا کرده خودش را در درون قدرت مرکزی متبلور کند ، اختلافاتش با بیروروازی گاهی شکل پیدا و آشکارتری بخود می گهرد و همین باعث میشود که بسیاری از ندامت کاران عرصه سیاسی اینگونه اختلافات را تحت عنوان تضاد رقم بزنند و یک سلسله اختلاف را با تضاد آنهاگونیمستی اشتباه کنند که فکر کنم بعداً که سایلی درین زمینه پیش بیاید به این مسئله خواهم پرداخت . فقط این جا کاملاً مشخص است که انقلاب ما یک انقلاب اجتماعی بود که در روند خودش ، در روند طبیعی خودش متوقف شد ، شاخه شاخه شد و قدرت تاریخی خودش را تا حدودی از دست داد اما هم چنان باید این انقلاب را در روند خودش دید . وجود دسیسه های کلی امپریالیستی ، نبودن یک سازماندهی قوی از طرف چپ ، سدی شده در مقابل انقلاب ، به اضافه اینکه ارگان سازش حرکت انقلاب را ، اگرچه نمی توان گفت متوقف ولی دچار وقفه کرده . روی این اصل وقتی ما سخن از انقلاب میگوئیم نیاز انقلابی در گذشته بلکه از انقلاب سخن میگوئیم که شروع شده و هنوز در جلوی رو چشم انداز گسترده اش وجود دارد که هنوز حرکتش را بسوی چشم اندازهای آینده خودش گام با قدرت و گام بسیار بطئی و پنهان ادامه میدهد . بنابراین مادر یک دوران گذار بصری برسم ، دورانی که صرف آرائش طبقاتی بیش از همیشه عمق و گسترش پیدا می کند و چشم انداز یک جنگ داخلی را تصویر می کند . و چنین چشم انداز است که حاکمیت را وامی دارد ، سریع تره از داخل خود را یک دست تر بکشد ، و جناح های مختلف را که در درون حاکمیت بر طبله انقلاب

ادغام شده‌اند به صف‌های واحدی بکشد، ولی تلاطم ادامه دارد و از درون ایمن تلاطم است که آینده از سوئی با هژمونی چپ سازماندهی چپ و انقلاب را به سه‌په‌ری می‌رساند، اگر هنوز به دلیل ناتوانی چپ در سازماندهی پروتاریا و متحدین تاریخی‌اش احتمال اشکال کودتائی حاکمیت است، که البته این اشکال کودتائی ضرورتاً لازم نیست کودتائی از بیرون باشد. ممکن است از درون حاکمیت این کودتا سرچشمه بگیرد. جناحی از حاکمیت احتمال دارد در چهارچوب یک جنگ داخلی و پاد در درون بحرانهای بسیار عظیمی که ایران را در آستانه جنگ داخلی هم‌جانبه قرار بدهد و تمام نیروهای مرتجع را از ایلات گرفته مثل قشقائی مثل ایل سنجایی تا عناصر متحد شده‌ی ساواک، بختیار و پالیزیان را در خارج و همین‌طور جناحها و نیروها و عناصر وابسته به امپریالیسم را در ایران گرد محور خودش متحد کند و همان نقشی را بازی کند که یک کودتای ناگهانی و از بیرون می‌تواند ایفا کند. در هر صورت انقلاب مایه انقلاب اجتماعی است که دچار وقفه شده و هر چه پیش می‌رود همسر اسلامی این انقلاب که در واقع جوهر چندان منسجمی هم ندارد در برابر سیل خروشان حرکت توده‌ها و خواست‌های انقلابی آنها، خواست‌های دموکراتیک آنها، خواست‌های اقتصادی و سیاسی آنها شسته می‌شود، امروزه این مهراسلامی رنگ و بوی خود را از دست داده و دیگر نیست که انقلاب با قدرت تمام و تمامی توهمات تاریخی‌اش توده‌ها را در زمینه باورهای آسمانی، در زمینه رویاهای تلخ خرد و بورژوازی بشوید و مبارزه طبقاتی بسیار قاطع‌تره مشخص‌تر و بی‌اروئی خودش را در ابعاد تازه‌آغاز کند.

سؤال : : باتوجه به گفته‌هایتان، نظر خود را راجع به قدرت حاکم بیان کنید، آیا این حاکمیت، بورژوازی است و یا خرد و بورژوازی و پاترکیستی از هر دو؟

جواب : قدرت حاکم فعلی ایران در مجموع قدرتی است بورژوازی و تلاش و جهت‌اش در جهت وابستگی است که البته یک قدرت یک دست نیست بلکه ترکیبی است در مجموع از دو جناح: جناحی تحت‌عنوان به اصطلاح لیبرالها و جناح دیگری که ما آنرا بورژوازی کمریکال می‌نامیم و یا جناح حزب جمهوری اسلامی، البته از آنجا که این قدرت حاکم در جریان قیام از منافع توده‌ها و پایه زعم خودش از منافع مستضعفین سخن میگفت و این توهم را در جامعه پدید آورد که گویا قدرت حاکم در وجه غالبش منافع خرد بورژوازی را نمایندگی می‌کند و به همین دلیل قدرت حاکم صیور بود امکاناتی ایجاد بکشد که بعضی از عناصر و نیروهای خرد بورژوازی در نهادها و ارگانهای حکومتی تلاش‌هایی به نفع خرد بورژوازی بکنند تا توهم توده‌ها را در رابطه با خودش تصدیق‌تر بکند ولی در هر صورت قانونمندی کلی مبارزه طبقاتی



و واقعیت های اجتماعی و حضور بحرانهای پهنایی در عرصه اقتصادی، عرصه سیاسی و حتی در عرصه فرهنگی اجتماع ما، باعث شد که حاکمیت در عمل جبراً به سرکوب مدام همان اقتدار خرد، بورژوازی که در توهم پستی می بردند و کم و بیش هنوز نیز می برزند، دست بزنند. رهبر انقلاب که تجلی آرمانهای خرد، بورژوازی در درون جنبش شناسانده شده بود عملاً به نوسان میان دو جناح پرداخته و مجبور شد گاه با حمایت از این جناح و گاه آن جناح دیگر و تعادلی نسبی در این ارگان سازش ایجاد کند که طبیعتاً این مانورها در مجموع، در جهت تأیید حزب جمهوری حرکت می کند و هر چه در مقاطعی حزب را نیز به زیر انتقاد می گیرد، البته بیشتر در پنهان تا در اشکال علنی. البته تمامی این ها تلاش هایست که سبب را بتوانند از درون بحرانهای متلاطم اجتماعی عبور بدهد. امروز برای توده های مردم این سؤال مطرح است که نماینده به اصطلاح مستضعفین چگونه است که روزی زیر فشار مبارزات توده ها و حرکت رادیکال نیروهای چپ، مترقی و دموکرات جامعه در رابطه با توده ها به نوری تن به اصلاحات ارضی و یا به زعم خودشان انقلاب ارضی تن میدهد، اگر چه لایحه همین اصلاحات بسیار مخدوش است ولی در هر صورت بخشی از منافع دهقانان در درونش رقم خورده و ولی چیزی نمی گذرد وقتی که توده ها تاحدی سرکوب شدند موقعی که توده ها زیر فشار مضاعف جنگ به بحرانی ترین وضعیت اقتصادی و سیاسی خودشان رسیدند و برایشان این طور معنی میشود که هر حرکت اعتراضی به نفع عراق است و بدیهی است که سلاح مبارزه را این مسائل در دست توده ها گنمی کند درست در یک چنین موقعیتی خود رهبر خط بطلان را روی بند "ج" اصلاحات ارضی می کشد که در واقع این لایحه چیزی جز همین بند نبود. بندهای دیگر این لایحه از زمین های سرمایه داران، مالکان بزرگ فراری سخن میگوید، بخشی از این زمین ها در دست دهقانان بود که به وسیله خودشان معادله انقلابی شده بود و بخشی از این زمین ها هم در دست متولیان جدید دولتی بودند، می ماند زمین های پاییز ایران و اگر این زمین های پاییز را میشد بدست تپسی بارور کرد، به زیر کشت برد و در همان دوران ستم شاهی این کار انجام میگرفت و این زمین ها آب میخواستند، چاه لازم است، دستگاه میخواستند که چاه بزنند، باید خاکش مورد بررسی قرار بگیرد که چه می توان آنجا کاشت و کود میخواستند، بندر لازم است و از طرفی این زمین های پاییز از مناطقی روستائین تا حدود زیادی پرت افتادمانده مسئله خانواده این روستائیان با این دهقانها خود، معضل دیگریست در واقع جمهوری اسلامی بابت "ب" هوارا فروخته، انگار کلیه بهشت را فروخته و یا بقول مسیحی ها جای سوراخ های صلیب عیسی را که مقدسند فروخته به مردم! تنها بندی که سخن از تقسیم

زمین های دایر میگرد بندج " بود ، آن هم ملغی شد ، آنها دهقانان خرده بورژوا هستند و بیانه؟ پس طبیعی است که بخش عظیمی از توده های خرده بورژوازی که روستایی هستند ، در عمل ، ببینند که این حاکمیت ، حاکمیت آنها نیست ، از سوئی بودجه ایی که تحت عنوان وام از طرف دولت اختصاص داده شده بود برای مردم ، بخش بسیارنازل و کمی اختصاص داده شده به خرده بورژوازی به دهقانان ، برعکس بخش هنگفتی به مالکان بزرگ و سرمایه داران اختصاص داده شده بود . که در ضمن سهم این ها به سرعت پرداخت میشد ، ولی پرداخت سهم اندک خرده بورژوازی متوقف می ماند و بسیار طولانی از نظر زمانی ، شکل عملی به خود می گرفت ، از سوئی می بینیم که بازار احتکار به ویژه بعد از جنگ رونق می گیرد ، طبیعی است که محنکترین خرده بورژوا نیستند ، بیشترین سود ها را محنکترین می برند و دولت خرده بورژوا را زیر فشار قرار میدهد یعنی دکه داران ، مغازه داران کوچک را ، گویا اینها هستند که اجناس را گران می فروشند ، و به شلاقشان می بندند و گاهی همان مقدار اندک اجناس شان را صادره می کنند آنها را زیر فشار قرار میدهند تا توده ها را باز هم فریب دهند ، نشان بدهند که این خود شما هستید که بلای جان خودتان شده اید ! و حتی با وقاحت تمام نخست وزیر میگوید که ما نمی توانیم جلوی هر مغازه ، پهلوی هر گرانفروشی یک پاساژ را بگذاریم ! این وقاحت است ، این فریب توده ها است ، بخوبی میدانیم به آسانی می توان جلوی احتکار و گرانفروشی را گرفت ، آنها هم از منشاء آن ، یعنی از بسالا ما در این رژیم هیچ محنکری را ندیدیم که تیر باران بشود ولی بسیاری از اقتسار خرده بورژوازی را می بینیم که سر چهار راهها ، در رنده آنها شلاق میخورند . یکی دیگر از سیاست های حاکمیت مبارزه ( بهتر است بگویم سرکوب) باد که در آن پیاده روها و خیابانهاست ، آیا این دکه داران در شمار خرده بورژوازی هستند و بیانه ، طبیعی است که هستند و این ها به بدترین شکل سرکوب میشوند ، زیر فشار قرار می گیرند ، پرپر روز جوانی را دیدم در میدان نارمک ، بیست و چند ساله ، پا ضعی ژنده ، چرخ دستی کوچکی داشت ، هیک متر در هفتاد پنج سانتی متر حدودا ، رویش مقداری مداد پاکن بود ، چند تا مداد تریش و تعدادی دفترهای نقاشی برای بچه ها ، چهارتا چوب در اطراف چهار چرخه و پلاستیکی سیاه دور این چوبها با نخ بسته شده بود ، کمی دورتر ماشینی ایستاده بود با آرم کمیته و هم چنین آرم شهرداری ، و انبوهی از جمعیت جلوتر رفته ، جوانک صاحب چهار چرخه با سرد تنومندی گلابز شده ، پیاده جوان فروشنده فریاد میزد ، بی انصافها این تمام زندگی منست ، جز این چند تا دفتر و قلم و این کاری چیزی ندارم ، من سر آن کسی که خواهد دکه مرا خراب بکند کنار همین جوی آب می برم ، من از هیچ کسی نمی ترسم ، ما انقلاب کردیم که یک لقمه

ندان داشته باشیم، مردم از جوان فروشنده حمایت میکردند، مأموری که با جوان  
 گلپوز شده بود، جاخورده بود، ترس برش داشته بود، مأمور دیگری آمد، بارش بزی  
 بهالتوی مشکلی، شکی تنش بود، رویه جوان کرد و گفت: پدرت را در میارم، صبر کن!  
 الان پاسدار میارم، مردم به او توییدند که چرا این چنین می کند، آخر مگه چه  
 کرده؟ مأمور در آمد که کنار دکماش آتش روشن می کند، ده که دار فرهاد میزد، آخر  
 بی انصاف هوا به این سردی، صبحیوم آتشی روشن بکنم، میخواهی که بیخ بزنم، تازه  
 من آتش روشن می کنم به توجیه متوسط است، مأمور جواب داد: دست خوش! نمید  
 - انی که جنگ است؟ البته میدانی، ولی روشن می کنی، منظور دادن علامت است!  
 ده که دار فرهاد برآورد: آخر بی شرم تو روز روشن آتش روشن می کنم و .... مردم خند -  
 میدند، معلوم بود بهانه اش بیش نیست آن هم چه ناشیانه وی شرمانه و این هاتودهای  
 خرده بورژوازی هستند وزیر فشار، از طرق مختلف، حاکمیت این است، حاکمیت سرمایه -  
 داران، حاکمیت بورژوازی وابسته و اگر گرایش های خرده بورژوازی به دلالی که گفتیم  
 امکان پیدا میکرد در درون حاکمیت و یا در کنارش نمود هائی داشته باشد، اینک  
 روز بروز ضعیف تر میشود و بیش از دیروز مرکب میشود و ماهیت این حاکمیت متبلورتر و  
 مشخص تر در برابر چشم توده ها به نمایش گذاشته میشود. توده ها به مرور و به  
 شتاب توهم خود را از دست میدهند و حاکمیت را شناسائی می کنند و مبارزه طبقاتی  
 توده ها در برابر حاکمیت اشکال بسیار مشخصتری را بخودش گرفته و امروز ما در واقع  
 گسریه در درون بحرانهای مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به سر می بریم ولی  
 از سوتی در آستانه انفجار بحرانها ایستادیم در چشم اندازها، انفجار بحرانها بسه  
 چشم میخورد و در واقع پیش برد مبارزه از درون این انفجار اشکال سرنوشت سازی  
 بخود خواهد گرفت.

سؤال: در چنین وضعیتی یعنی وجود بحران اقتصادی، اجتماعی، امروز  
 جنبش چپ، جنبش چپ انقلابی از دیدگاه شما چه وظایفی به عهده دارد؟  
 جواب: توضیح وظایف چپ انقلابی بدون آنکه وضعیت گذشته و حال این چپ  
 تا حدودی مشخص بشود در پردتسی از ابهام خواهد ماند، بنابراین ابتدا باید دید  
 چپ در گذشته چه بوده، چه کرده، و در جریان انقلاب چه باری را به دوش گرفته و  
 در درون جنبش انقلابی خلق کجا به جنبش اعتلاء بخشیده و کجا نقشی باز داشته  
 داشته و در واقع آب به آسیاب سرمایه داری ریخته. جنبش چپ در ایران و یابهنتر  
 است بگوئیم جنبش مارکسیست - لنینیستی در ایران جریان پرتجربه ایست، آن چنان  
 که امروز ما و جامعه ما، نیروهای انقلابی، کارگران پیشرو، زحمت گران آگاه و مبارزه  
 فریب لفاظی های چپ نمایانه را نخواهد خورد. میدانید معاهده در ایران و بسا

يك ايراني اين مشکلاتي را كه در اين صاحبه براي ما پيش ميآيد ندارد ، به  
 دليل اينكه ايرانيان دست كم شناختي نسبي از تاريخ مبارزات ايران و تاريخ مبارزات  
 چپ در ايران دارند ، در نتيجه احتياجي به درازگوشي نيست ، هر چند كه من مجبور  
 اشاره اي به گذشته بكنم ، چنانچه از هائسي را كه كم و بيش شناخته شده ، بهاز مطرح  
 كنم ، اما بسراي خلقهاي هند ، حتي آن بخش از نيروهاي آگاه و مبارزه كافي نيست ، در  
 اين فرصت كم ، پرداخت همه جانيهاي راضي توان ارائه داد ، بنا بر اين من گذارا  
 به مسائلي اشاره مي كنم . بايد بگويم كه ما بعد از اهالت انقلابي كه در آغاز  
 شكل گيري چپ ماركسيست ... لنينستي در ايران سراغ داريم و هم چنين با توجه به  
 غناي شعوري كه در جريان فعاليت گروه شهر ۳ نفر داشتيم در جريان جنگ  
 جهاني دوم با رهنمود استالين كه مبارزه با فاشيسم را محور اصلي احزاب كمونيستي  
 جهان اعلام كرد حزب توده اگرچه با پرچم م. ل. ولي در واقع به عنوان يك حزب  
 ضد فاشيستي در ايران سازماندهي شد و طبيعتا با يك چنين محوري از تمام اقدار  
 جامعه عضوگيري كرد ، در دوران اين حزب حتي تجار و بازرگانان نيز جاي داشتند ،  
 حتي نيروهاي مذهبي هم جاي ویژه خودشان را در حزب داشتند . حزي بود به  
 ظاهر ماركسيستي ، ولي در واقع بدون هيئت علمي و در آن سالها كه فضاي تازه شي  
 در ايران ايجاد شده بود ، چون ميدانيم كه انگلستان جزو متفقين بود و هم چنين  
 شعوري هم ، از طرفي حكومت مركزي زير فشار و سلطه انگليس بود و از آنجا كه مبارزه ضد  
 فاشيستي در دستور روز قرار گرفت خواه نخواه اپوزيسيون در ايران عمدتاً در شكل ضد  
 فاشيستي بايد جهت و نقش خود را مشخص مي كرد ، روي اين اصل حكومت مركزي هم  
 به دليل جنگ جهاني و بحرانهاي ناشي از آن امكان داد تا حدودي اين اپوزيسيون  
 به حركت درآيد البته امكاني طبيعتاً چسبي و با شناسائي منافع خودش در لابل و  
 جريان اين مبارزه ، بنا بر اين حزب توده با گرد آوردن جمعيت عظيمي در موقعيتي  
 كه اپوزيسيوني در ايران نبود ، سازماندهي شده و با گرد آوردن جمعيت  
 زيادي بيرانمون خودش و تحت لواي مبارزات ضد فاشيستي توانست نقش  
 ویژه اي را در عرصه مبارزات ايفا كند . اما به همان نسبت كه كپك شعله هاي جنگ  
 جهاني فرو نشست طبيعتاً نقش اين حزب نيز در رابطه با مبارزات ضد فاشيستي تضعيف  
 شد و اين جا بود كه بايد عنصر ماركسيستي مبارزه ، هم چنان كه مدعي اش بود در  
 شكل محوري و باشك مشخص تر طبقاتي ، نقش خودش را در جامعه متبلور و ايفاي مي كرد ،  
 درست در اين مقطع بود كه غير ماركسيستي بودن اين حزب آشكار شد و حزب توده  
 كه در دوران بحرانهاي بعد از جنگ جهاني در سطح جهاني و نيز ايران ، و بعد از  
 فروگش كردن مبارزات ضد فاشيستي به شش چشم به قدرت دوخته بود . و كم كم شيفتني

حزب به شرکت در قدرت چنان عیان شد که در دولت قوام ما دیدیم که کرسی‌های بدست آورد. طبیعتاً چنین خط و برنامه‌ای نمی‌توانست خط و برنامه پهلوتاریا باشد. چون پهلوتاریا در درون این حزب از همان اهمیتی برخوردار بود که دهقانان که بازرگانان که تجار و روشنفکران خرد به پوزوا داشتند. روزنامه‌های این حزب در این سالها سرشار از تناقضات تشویریک است یعنی حزبی است که همواره مقولات عامه م. ل. را مطرح می‌کند ولی با انتخاب سیاست‌هایی درست نقطه مقابل این مبانی کسسی مارکسیستی. تپلسو سیاست‌های ضد کارگری حزب بوده را ما پیش از کودتای ۲۸ مرداد در جریان ملی شدن صنعت نفت که جنبش‌خلقبهای ایران در این جهت به حرکت درآمده بود مشاهده می‌کنیم. در واقع حزب بوده که همواره برای قبضه کردن قدرت در درون سیستم پوزووائی برنامه ریزی میکرد و هنوز هم میکند. از ترس هژمونی دیگر صدق در جنبش و از آنجا که کورکورانه سیاست‌های شوروی را دنبال میکرد نه تنها از جنبش‌تودهای عقب افتاد بلکه سده راه این جنبش‌شد موقعی که توده‌های مردم شعار ملی شدن نفت را در سرتاسر ایران فریاد میزدند حزب بوده از ملی شدن نفت جنوب سخن گفت و به این ترتیب از نظرتاریخی نه تنها خودترا در درون جنبش‌توده‌ها منزوی کرد بلکه در همان مقطع تاریخی هم بزرگترین ضربه را بر جنبش فرود آورد و میدانیم که صدق را آمریکائی نامید. من این جانی خواهم منکر اشتباهات عظیم صدق بویژه در رابطه با ارتش بشوم. حفظ ارتش سرکورگرمهرالیشی و بزعم صدق در خدمت ملت که نقش بسیار عمده‌ای در کودتای ۲۸ مرداد ایفا کرد. ولی اشتباهات پوزووائی اگر چه تحت پوزووائی ملی از آن نام ببریم. — برای نیروی چپ و جنبش کمونیستی چندان مطرح نیست بلکه این اشتباهات مرکزیت قدرت جنبش چپ در مقاطع تاریخ است که سرنوشت سازاست. به توجه به این مسئله بدین اینکه چشم بر تمام مسائلی که دست به دست هم داد و جنبش را به انحراف و شکست کشاند و زمینه کودتای ۲۸ مرداد فراهم کرد بهوشیم باید با قاطعیت بگویم حزب بوده به خلق بویژه به کارگران در آن مقطع تاریخی خیانت کرد. البته این باعث نخواهد بود که ما ستایشگر چهره‌های درخشانی در درون حزب نشویم که با جدا افتادن از سیاست دنباله روانه و ضد خلقی حزب نقش انقلابی و تاریخی خودشان را ایفا کردند ولی از آنجا که چهره‌های منفرد و انقلابی جنبش بودند قادر نشودند جنبش‌نویسی را در عرصه مبارزات کمونیستی ایران پایه ریزی کنند. در دوران بعدی در سالهای خفقان بعد از کودتا ما با جهی پراکنده، سرخورده، منزوی و غیر منظم روبرو هستیم در واقع بیشتر رهبران حزب بوده در جریان کودتا از کشور گریختند و حتی دستور ننگین تسلیم اعضاء را صادر کردند. اما چهره‌های انقلابی این حزب علی‌رغم

این دستور وظیفه تاریخی و انقلابی خودشان را ایفا کردند. رهبری حزب از ایران گریخت و این گریز را نمی توان یک تبعید چپری انقلابی نامید، چون در مقاطعی از جنبش های خلقهای جهان می بینیم که چهره های درخشان جنبش چپ و یگانگ رهای مرکزی یعنی کمیته مرکزی به تبعیدی اجباری تن در میدهند، ولی نقشی که در سرتاخر جریان جنبش انقلابی کشورشان ایفا می کنند نشاندهنده ای آنت است که این حرکتشان تبعیدی چپری، انقلابی و در راستای منافع خلق هایشان بوده و یا حرکتشان چیزی نیست به جز گریز از مبارزات و ترک کردن عرصه مبارزه و تنها و پراکنده برجای گذاشتن جنبش انقلابی خلق. بسیاری از اعضای این حزب از آنجا که آموزش مارکسیستی - لنینیستی نداشتند جذب نهاد های دیکتاتوری شدند و در واقع مسئله به آن جا کشید که خلاهای عظیم در جامعه ایجاد شده نیروی جوان، نسل جوان گذشته تاریخی خودش را در رابطه با سنت های انقلابی جنبش از یاد برد، نسلی پرورش پیدا کرد که ارزش های انقلابی خودش را نه از درون متون مارکسیستی و جریان عملی مبارزه طبقاتی بلکه بیشتر از درون هنر و ادبیات انقلابی پیدا کرد. نسلی بود که ریشه هایی عمیق در آموزش های مارکسیستی - لنینیستی نداشت و از سوئی تودها باور خودش را با توجه به یک چنین خیانت عظیم تاریخی نسبت به جنبش چپ تا حدود بسیار زیادی از دست دادند و از سوی دیگر ابعاد سرکوب و جنایت سیستم ستم شاهی بود که دست کم امروز سرکسی پوشیده نیست، در یک چنین شرایطی چپ با مشکلات بسیاری روبرو بود و نیروهای انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در جستجوی راهی بودند در واقع در جستجوی خروج از بن بست و زنده آنها پر بود از نیروهایی که هنوز در عرصه مبارزات به حرکت در نیامده دستگیر شده بودند. زندانها پر بود از نیروهایی که در گفتگوهای زیر ضربه های دیکتاتوری قرار گرفته بودند در یک چنین شرایط بفرنجی بود که گروهی از مارکسیست - لنینیست های انقلابی ایران با توجه به این وضعیت بفرنج تشریح تازه خودشان را رقم میزدند و طرح عملی پیاده کردن این تئوری را مورد مطالعه و بررسی قرار داده بودند، رستاخیز خونین سیاهلک طلیمه نویسن مبارزات کمونیست های ایران بود که به یکباره ارزش های انقلابی نزدیک به هفتاد سال جنبش کمونیستی ایران را در درون خودش منتهی کرد و رستاخیز سیاهلک در عصر دیکتاتوری علیرغم خلاهای که در اثر خیانت حزب توده در جامعه ایجاد شده بود اگر چه بگشاید ولی سرانجام باور تودها را از زیر خاکستر مبارزات خفته مردم بیدار کرد، مردم کم کم ایمان خودشان را به نیروهای انقلابی مارکسیستی - لنینیستی ابتدا در گفتار و بعد در حمایت های عملی به نمایش گذاشتند. این جا سخن از خدشه ناپذیری رستاخیز سیاهلک و تئوری نهفته در درون این رستاخیز نیست

مسئله مهم برای جنبش کمونیستی ایران این است که در مجموع به ازای تمام کمبودها آیا رستاخیز سباهک سنت های انقلابی مارکسیستی - لنینیستی را زنده نگرد یانه؟ آیا توانسته است در درون خلاء بیروندی تازه و خونین با توده ها بر قرار کند یانه؟ آیا توانست است در دوران خلاء مبارزات عرصه های تازه ای برای مبارزه باز کند یانه؟ در این رابطه است که جواب ما به تمام این سوالات مثبت است. در واقع دیکتاتوری شاه و امپریالیزم بخشی از انرژیش را صرف این میکرد که آتش این رستاخیز در توده ها نگردد و حتی دگر بینی در این زمینه از طرف سیا به ساواک ایران پیشنهاد شده بود. ساواک و علیرغم تمام کمبودهایی که این جنبش از نظر بدگاه مارکسیستی - لنینیستی داشت این رستاخیز را آغازی خطرناک برای سیستم در نظر گرفت و به سرکوب همه جانبه آن پرداخت اما علیرغم تمام امکاناتش تمامی امکانات تاریکی شومش با توجه به حرکت انقلابی سازمان دیگری، یعنی مجاهدین خلق که عملکردی مشابه و یگانه داشتند، هر چند در عرصه تئوری طبیعتاً مبانی متفاوتی را به درون جنبش می بردند. ماده مهم که با شروع بحرانهای اقتصادی، امپریالیسم و دولت دست نشانده اش در ایران باد امن زدن به فضای باز سیاسی و در واقع ناتوانی خودشان را در جلوگیری از پیوند رستاخیز سباهک و مبارزات انقلابی توده ها آشکار کردند. در واقع طرح امپریالیسم این بود که با ایجاد " فضای باز سیاسی " در ایران و دادن هر چه آزادی و آزاد یخواهی به دست عناصر فریب کار بورژوازی و فریب روشنفکران تاسدتی بتوانند در مقابل جنبش انقلابی تاب بیاورد و ولی از آنجا که اصولاً طرح آزاد یبایی در مکتوبات هر چند با نوطله و فریب آمیخته باشد در جامعه وابسته خطرات جدی بدنبال دارد و سگان چنین جبهانی از دست بورژوازی خارج شد و انرژی انقلابی توده ها، روشنفکران و نیروهای چپ علیرغم تصور امپریالیسم و دولت وابستمانش نیز از پیش شکوفائی پیدا نکرد و در واقع جنبش توده ای طلیمه های خودش را در درون جنبش آشکار کرد. سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با پشتوانه تقریباً یک دهه مبارزات خونین انقلابی با جنبش توده ای تشکاتنگ گره خورد. جنبش آغاز شد و فکر می کنم علاقه مند ان به جریان جنبش های انقلابی جهان که این جنبش جدید ایران که به انقلاب انجامید آگاه باشند، کافی است من این جا تنها به این مسئله اشاره کنم به دلیل کمبودهایی که بصورت تاریخی جنبش کمونیستی ایران از آن رنج می برد، در درون این جنبش کمونیست به دلیل عدم تشکل طبقه کارگر و حتی نداشتن یک خط و برنامه منسجم نتوانستند همزونی طبقه کارگر را در جنبش شکل بدهند و حتی کار به جایی رسد که در اواخر به دلیل قرار گرفتن رهبری مذهبی در پیشاپیش جنبش و نقش تاریخی فرهنگ مذهبی مردم و خطوط نیروهای درون جنبش سخت به هم ریخت

و جنبش انقلابی ایران در واقع پرچمداری بظاهر خرد و بورژوازی را تا آستانه سقوط دیکتاتوری شاه پذیرفت. درست آن موقع که ما باید در درون جنبش عناصر بسط اصطلاح لیبرال و با بازماندگان جبهه‌مصلی را زیر ضربه قرار میدادیم از این امر غافل ماندیم، جنبش مارکسیستی ایران کمتر به این فکر میکرد که بعد از سقوط شاه چه کسانی به قدرت خواهند رسید و طبیعتاً نتوانست همزمان با صف آراستی مشخص در برابر رژیم دیکتاتوری شاه این نیروها را در درون اپوزیسیون منسزوی کند و در واقع دیدیم که چطور انقلاب دچار وقفه شد و سرمایه‌داری متوسط تحت ارگان سازش سدی در برابر پتانسیل انقلابی توده‌ها و پیرویه انقلاب مسلحان توده‌ها در برابر سیستم سرمایه‌داری وابسته شد. حضور چنین ارگانی در جامعه ما معضلات زیادی را برای جنبش کمونیستی ایران مطرح کرد. سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که کسبش پیشاپیش خواست‌های دموکراتیک و انقلابی توده‌ها حرکت میکرد از آنجا که از یک مبارزه ایدئولوژیک غنی و همه‌جانبه‌ای برخوردار مانده بود زمینه‌ای برای رشد اپورتونیسم در بزرگترین سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران شد. در واقع اپورتونیستهای سازمان که در مرکزیت سازمان راه برده بودند این بزرگترین سازمان مارکسیستی - لنینیستی و انقلابی ایران، در راه کج راهی سوق میدادند که در گذشته حزب توده جنبش را به چنین کج راهی کشانده بود و ولی این بار تجربه تلخ و تاریخی جنبش کمونیستی ایران باعث هوشیاری بیشتری در درون جنبش چپ شده بود و در نتیجه اینگونه حرکت‌هایی امکان پذیر نبود و سرعاً با برخورد جسدی و همه‌جانبه نیروهای انقلابی سازمان مواجه شد. اپورتونیست‌ها، حاکمیت وابسته به امپریالیسم را، ارگان سازش را که ترکیبی از دو جناح بورژوازی متوسط به اصطلاح لیبرال و بورژوازی متوسط کلاسیک بود، حاکمیت خرد و بورژوازی، البته در وجه غالبش، نام نهادند و موجب تشتت و تفرقه در صف نیروهای چپ مارکسیستی - لنینیستی شدند. بحث در چگونگی شکل‌گیری اپورتونیسم که سرانجام به انشعاب آن از سازمان چریکهای فدائی خلق انجامید بحثی است مفصل که ما به علاقمندان پیشنهاد می‌کنیم برای اطلاع بیشتر از چنین روندی، "نبرد خلق شماره ۱" سازمان را مطالعه کنند و نیز "ساخت اقلیت به نام مرکزیت" را. در این دو کتاب علاقمندان می‌توانند نقطه نظرهای انقلابی سازمان چریکهای فدائی خلق را و هم چنین روندی را که به انشعاب اپورتونیست‌ها انجامید مورد مطالعه قرار بدهند. قصد من این‌جا از طرح این مسئله بیشتر در رابطه با بیان وظیفه مارکسیست - لنینیست‌ها در این مقطع از جنبش است. سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در برابر اپورتونیست‌های انشعابگر طرح مبارزه علنی ایدئولوژیک را به درون جنبش برد و از این طریق جنبش کمونیستی ایران براساس بنای تازه



پدید آید و در جریان همین مبارزه ایدئولوژیک در این چند ماه ما شاهد اعتلای جنبش کمونیستی ایران هستیم و در واقع سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با طرح پیشنهاد برنامه حد اقل و تدوین نهائی آن برای جنبش کاسی شترک در جهت اعتلای چپ و اعتلای جنبش مارکسیستی - لنینیستی برداشت. در "کار" شماره ۸۷ ارگان سازمان هشتبه ۱۳ آذر ۵۹، وظائف مارکسیست - لنینیست ها طرح شده و سازمان در جهت تدوین نهائی این برنامه کوششی پیگیر را آغاز کرد که من بخش های این طرح را می خوانم:

به اعتقاد ما در شرایط کنونی کمونیستها باید بدلا درنگ در جهت ارائه برنامه استراتژی و تاکتیک مشخص حرکت نمایند و بابررسی تناسب عینی قوای طبقاتی هدنها - می عاجل خویش را تعیین کنند. هر چند این امر باعث فقدان مبارزه ایدئولوژیک کافی با کاستی ها و اشتباهاتی نیز توأم گردد اما قادر خواهیم بود در آینده با مبارزه ایدئولوژیک در پرتاب مبارزه طبقاتی اشتباهات خود را تصحیح نموده و کاستی ها و کمبود ها را جبران نمائیم. و درس آموزی از تجربیات را به مفهوم انتقاد از خود تبدیل کنیم.

ما عمیقاً اعتقاد داریم که اگر یک سازمان کمونیستی بطور جدی به مسئله کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا ایمان داشته باشد در شرایط کنونی نمیتواند از ارائه برنامه، استراتژی و تاکتیک طفره رود.

تهراسیدن از عمل انقلابی، قبول مسئولیتهای سنگین در جنبش از خصوصیات بسیار هر جریان حقیقتاً انقلابی است. درنگ و تعلل در پاسخگویی به ضرورت های جنبشی شایسته یک سازمان کمونیستی نیست.

با چنین درکی است که سازمان در مرحله کنونی، تدوین برنامه، استراتژی و تاکتیک را در دستور کار خود قرار داده است و از کلیه هواداران و همه سازمانها، گروهها و جریانهای مارکسیست - لنینیست میخواهد که با احساس مسئولیت جدی در چنین مسیری گام برداشته و انرژی خود را در این جهت متمرکز گردانند و حول این مسائل اساسی و مبرم به مبارزه ایدئولوژیک فعال درآیند و تا بتوانیم بیاری همه کمونیستهای مدیق به این وظائف پاسخ های صحیح، روشن و صریح داده جنبش کمونیستی و جنبش خلق را اعتلاء بخشیم. پاسخ به این وظائف اساسی و مبرم آن حلقه اصلی است که کمونیستهای توانمند با در دست گرفتن آن، گاهی عظیم جنبش را به پیش برانند.

از آنجا که متمرکز ساختن بخشی از انرژی رفقای سازمان برای جمع بندی، تدوین و ارائه چنین برنامه های در مدت زمان بسیار کوتاه لازم و ضروری است، ممکنست بطور موقت در طول مدت تکمیل برنامه کاستی ها و کمبود هایی، به ویژه در نشریه "کار" بروز کند. اما علیرغم امکان بروز چنین نواقصی، ضرورت پاسخگویی فوری به وظائف

اساسی مارکسیست - لنینیست ها در مرحله کنونی ما را برآن داشت که چنین تصمیمی اتخاذ کنیم.

ایمان داریم که پاسخگویی فوری به وظائف کمونیستها، نه تنها این کمبودهای موقتی را جبران خواهد کرد، بلکه گامی اساسی و جنبش را به پیش خواهد برد.

برای فعال تر کردن مبارزه ایندولویژیک حول این مسائل اساسی و مبرم طرح اجمالی برنامه ایراکه سازمان تکمیل آنرا در دستور کار خود قرار داده است، در سطح جنبش منتشر میکنیم تا با برخورد های خلاق سازنده و انتقادی همه رفقا بتوانیم در انجام این امر خطیر موفق باشیم.

طرح اجمالی درباره برنامه و وظائف مارکسیست - لنینیست ها :

#### بخش یک :

- ۱- تحلیل ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه - موقعیت طبقه کارگر - موقعیت اقتصاد مختلف دهقانان . - موقعیت خرده بورژوازی و زحمتکشان شهر. - موقعیت بورژوازی.
- ۲- شرایط موجود جهانی و تضاد های جهانی و انترناسیونالیسم پرولتری.
- ۳- تعیین صف بندی نیروهای طبقاتی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب و نیروهای بینابینی و تعیین ذخائر عمده و فرعی پرولتاریا.
- ۴- ترکیب طبقاتی دیکتاتوری دیکراتیک خلق.
- ۵- مسئله ملی و مسئله ارضی در انقلاب.
- ۶- خواستهای اساسی کارگران و دهقانان خرده بورژوازی و جوانان و زنان و ..... در انقلاب.

#### بخش دو

- ۱- تعیین ماهیت بحران کنونی و روند آن . - ماهیت و روند بحران کنونیسی جهان امپریالیستی . - ماهیت و روند بحران حاکم برجامه ایران .
- ۲- تحلیل تضاد های درونی بورژوازی و روند گسترش آن .
- ۳- موقعیت و روند موضعگیری سران و نمایندگان سازشکار خرده بورژوازی در حاکمیت.
- ۴- موقعیت و موضع گیری و روند حرکت جریانهای خرده بورژوازی خارج از حاکمیت.
- ۵- موقعیت و موضع و روند حرکت سوسیال رفرمیستها و رویزونیستهای چپ .
- ۶- موقعیت سازمانها و گروههای مارکسیست - لنینیست .

#### بخش سه

تعیین اشکال مبارزاتی توده ها و روند گسترش آن ، شکل عمده مبارزات توده ها و کانون مبارزات توده های . - مبارزات کارگران . - مبارزات زحمتکشان شهری . - مبارزات اقتصاد مختلف دهقانی ( مبارزه طبقاتی در روستا) - مبارزات اقتصاد خرده بورژوازی .

### بخش چهارم

- ۱- تعیین صف‌بندی نیروهای سیاسی و تعیین تناسب قوای طبقاتی .
- ۲- تعیین موضع کمونیستها و روش آنها :- نسبت به احزاب بسوزروائی . - نسبت به قدرت حاکمه . - نسبت به جریانها و احزاب خرده بسوزروائی .
- ۳- تعیین موضع روش کمونیستها :- نسبت به وحدت جنبش کمونیستی . - نسبت به وحدت جنبش خلق .
- ۴- تعیین شعارهای مشخص برای کارگران ، دهقانان ، زحمتکشان و ....
- ۵- تعیین شعار در رابطه با خلقها .
- ۶- تعیین شعارهای محوری و تاکتیک محوری .

این طرح که به کل جنبش کمونیستی ایران پیشنهاد شده بوسیله سازمان بسزودی تدوین میشود و در اختیار جنبش قرار می‌گیرد. با توجه به این طرح سرشناسی می‌بینیم که کمونیست‌ها بویژه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران مبرمترین وظائف جنبش را در مقطع کمونی در دستور بررسی و تدوین قرار داده‌اند و طبیعتاً با تدوین یک چنین برنامه‌های جنبش کمونیستی ایران قادر خواهد بود نقش ویژه خود را در این مقطع بحرانی جنبش به پیش ببرد و جریان انقلاب ایران را و در واقع تدوین این انقلاب را به رهبری پرولتاریا به پیش ببرد و از درون انفجار بحران که در چشم انداز است با صف آرائی مشخص طبقاتی بتواند را هکنای جنبش کمونیستی ایران باشد. البته باید توجه داشته باشیم که یکی از بزرگترین وظائف مارکسیست - لنینیست های انقلابی مبارزه بی امان با حزب توده، در واقع این فرصت طلبان کهنه کار و انشعابیون از سازمان تحت نام "اکثریت" این تازه کاران فرصت طلب است. در واقع شرایط بحرانی ایران طوری است که توده‌های مردم بویژه کارگران و دهقانان از حاکمیت سلب اعتماد می‌کنند و این روندی است رو به گسترش و شتابی دم افزون دارد. در یک چنین وضعیتی حزب توده و انشعابیون از سازمان "اکثریت" سیاست "اتحاد و انتقاد" را نسبت به حاکمیت در پیش گرفته‌اند. هر چند به اصطلاح "اکثریت" بجای ترکیب "اتحاد و انتقاد" "اتحاد، مبارزه" راسی نشانند ولی در عمل همان سیاست حزب توده که "اتحاد، انتقاد" است به پیش می‌برد. بنابراین توده‌ها همزمان با سلب اعتماد از حاکمیت از هر نیرویی که در کنار این حاکمیت ایستاده سلب اعتماد می‌کند و بنا توجه به چنین وضعی است که جناح به اصطلاح لیبرال سرمایه داری متوسطی که بار ملی گرائی را بدوش می‌کشد در این فضای خالی با حمله به سیاست های بغایت ارتجاعی جناح حزب جمهوری اسلامی و ارتجاعی بودن خودش را پنهان می‌کند و خودش را بعنوان آزاد بخواه و نجات دهنده به توده‌ها معرفی میکند، بنابراین سازمان

بعنوان سازمان محوری مبارزات انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در ایران وظیفه ای خطیر در پیش دارد، بسرای مغزوری کردن حزب توده و جناح به اصطلاح اکثریتها از این طریق توده های عظیمی را که از حاکمیت سلب اعتماد می کنند گرد بچشم برنامه های پرولتاریائی جمع کند و هم زمان کل حاکمیت را با توجه به اختلافات و کشمکشهای درونی جناحهای آن زیر ضربه قرار بدهد ، عدم توجه به مبارزه همه جانبه با اپورتونیسیم راست در واقع مخدوش کردن برنامه پرولتاریا و به نتیجه نرسیدن برنامه حداقل است .

سؤال : با توجه به سائلی که بدان پرداختیم مبارزه برای کسب آزاد بها - د مکرانیک از چه کاتالهای عبور می کنند؟

جواب : یکی از بهترین سائل جنبش فعلی ایران همین مسئله مبارزه برای کسب آزاد بها د مکرانیک است ، البته بدیهی است که مارکسیست - لنینیست های انقلابی در ایران مبارزه برای نابودی سلطه امپریالیسم و نظام وابستگی را از مبارزه برای کسب آزاد بها و حقوق د مکرانیک تفکیک نباید می دانند . امروز این نظر اپورتونیسیتی که بدعت گذار خیانت پیشه اش حزب توده و بعد از آن جناح به اصطلاح " اکثریت " بود این تصور را پیش آوردند که گویا مبارزه برای کسب آزاد بها د مکرانیک دارای اهمیتی ثانوی است و ما باید در درجه اول به مبارزات ضد امپریالیستی بپردازیم این نظریه مغشوش و ورزینویستی نشانه ورشکستگی اپورتونیسیم راست در ایران است . در حالی که بعد از قیام ، حاکمیت در تمامی ابعاد عملکرد های اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی - اش به سرکوب نموده ها پرداخته ، در حالی که از همان روزهای بعد از قیام جنبش خلق رابه خاک و خون کشید ، در حالی که آزادی مطبوعات به شدت زیر ضربه گرفته شد ، در حالی که دفترهای سازمانهای سیاسی با سرکوب همه جانبه مواجه شد ، در حالی که امکان هر گونه گرد همائی از نیروهای انقلابی گرفته شد ، در حالی که هر گونه تعصن ، راهپیمائی ممنوع شد ، در حالی که کانونهای د مکرانیک و کانونهای صنفی هم زیر ضربه های همه جانبه حاکمیت قرار گرفت ، در حالی که نهاد های رسمی و نیمه رسمی حاکمیت با پشتیبانی باندهای سپاه ، باندهای سرکوبگر ، چاق بدست ، قسه کش ، و تروریست ، هر روز نموده های مردم را مورد سرکوب بیشتر قرار میدهند ، در حالی که حاکمیت فرهنگ ، دروغ و ریا را در جامعه رایج کرده ، در حالی که نموده های مردم برای اینکه بتوانند به مشاغل خودشان ادامه دهند مجبور به تظاهر هستند ، تظاهر به پاسور به معیارهای جمهوری اسلامی ، در یک چنین موقعیتی آشکارا پدید است که تمامی این سرکوبها بخاطر حفظ وابستگی انجام میشود ، جد اکسرن مبارزات د مکرانیک از مبارزات ضد امپریالیستی خلق ، انحرافی آشکار و حتی خیانتی بزرگ در مسیر جنبش

انقلابی خلق است. امپریالیسم ماهیتاً ضد دموکراسی است و طبیعتاً هر حاکمیتی که علیه دموکراسی به گونه‌ای همه جانبه وارد مبارزه بشود ماهیتاً در جهت تکوین و تحکیم مناسبات امپریالیستی است. از طرفی ما باور داریم که اصولاً دموکراسی مفهومیست نسبی، در جریان تاریخ تحول اجتماعی، سرمایه‌داری ظرفیت‌هایی را برای دموکراسی مطرح کرده به این معنا که انقلاب صنعتی برخی از آزادی‌های را در درون جامعه بشری بعنوان حق مسلم انسان امروزی رقم زده، هرچند رشد سرمایه‌داری و رسیدن‌نش به مرحله امپریالیسم ماهیتاً در تناقض با همان آزادی‌ها و ظرفیت‌های آزادی‌قرار می‌گیرد با این وجود در یک جامعه وابسته خواست این آزادی‌ها، همان آزادی‌هایی که در ظرفیت‌های پیروزواری است، خواستی است رادیکال، بدلیل آنکه امپریالیسم و دولت وابسته قادر به پاسخگویی به نیازهای آزاد بخوانان، خلق‌های جامعه وابسته نیست، از طرفی از همان عمومی جهان به دلیل تجربه طولانی آزادی‌های پیروزواری به هرآنسانی حق می‌دهد که چنین آزادی‌هایی را بخواهد و جز حقوق مسلم هر انسانی میدانند، همین مسئله باعث میشود که ما خواست آزادی‌های دموکراتیک را همزمان به مبارزه طبقاتی گره بزنیم و رابط‌های ارگانیک بین این خواست‌ها برقرار کنیم. طبیعتاً ما آزادی را برای رهایی زحمتکشان میخواهیم ما میخواهیم مطبوعات آزاد باشند، البته وقتی می‌گوییم مطبوعات آزاد باشند بدین معنی است که در چهارچوب این آزادی در یک جامعه پیروزواری جناح‌های ضد انقلاب و جناح‌های امپریالیستی هم وسیع تر می‌توانند ارگان‌های خودشان را ایجاد کنند و از طرفی امکان دارد در مطبوعات، فرهنگ منحنط پیروزواری هم نمود‌های بیشتری بخود بگیرد یعنی همان چیزی که جناح حزب جمهوری - اسلامی مدعی مخالفت با آن است ولی این برای نیروهای انقلابی و جنبش کومینستی ایران هیچ هراسی برنمی‌انگیزد و چون مجموعه عملکردش بیش از همان عملکردی که به صورت پنهانی امپریالیسم و نظام وابستگی ایران دارد، نخواهد بود، بنابراین از آزادی‌های دموکراتیک این جنبش چپ است که بهره خواهد برد، وقتی مطبوعات آزاد باشند ما می‌توانیم خواست‌های زحمتکشان را مطرح کنیم، ما می‌توانیم در چهارچوب آزادی مطبوعات برنامه‌های ویژه‌ای را در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اش پیش ببریم، ما می‌توانیم از مواضع دموکراتیک، حاکمیت را افشاء کنیم، ما می‌توانیم آزادی خلق‌ها را بخواهیم، حق تعیین سرنوشت خلق‌ها را بخواهیم، هر چند به خوبی میدانیم فقط به بخشی، آن هم زیر فشار انقلابی توده‌ها و بوجود آمدن بحران‌هایی برای حاکمیت در این رابطه، حاکمیت مجبور خواهد شد به آن پاسخ دهد، ما برای آزادی‌های دموکراتیک مبارزه می‌کنیم تا بتوانیم بیشتر و در اشکالی گسترده‌تر از حق تعیین سرنوشت خلق‌ها سخن بگوئیم، ما میخواهیم دانشگاه‌های ایران که بسدست

حاکمیت بسته شده، در حالیکه روز بستن دانشگاهها، خون رها دانشجوران ریخته است، با آن شوند، چون این دانشگاهها سنگرمبارزه بر علیه امپریالیسم و سنگری بود بسیاری دفاع از دستاوردهای قیام و خواست های دمکراتیکی که در درون جنبش مطرح بود ما می خواهیم دانشگاهها باز شوند تا با فرهنگ امپریالیستی مبارزه کنیم و حاکمیت دانشگاهها وابسته به بهانه اینکه ما می خواهیم دانشگاهها باز باشند تا فرهنگ امپریالیستی آنجا استوار باشد! ما آزادی می خواهیم حتی در ابعاد به ظاهر بورژوازی، اگر چه ما ماهیت انقلابی برنامه های چپ را با آن آمیخته خواهیم کرد، ما این آزادی را می خواهیم تا از سنگر دانشگاهها جنبش خلق را پشتیبانی کنیم و نه تنها از سنگر و در درون ثروه های دانشگاه، بلکه در پیوند خلاق حرکت های انقلابی درون دانشگاه با جنبش توده ها. توده های مردم ما، کارگران، دهقانان، بی کاران، اقشار خرد، بورژوازی، بعد از قیام به دانشگاه می آمدند، باز شناختن دانشجویان از توده های مردم کار بسیار دشواری بود، جنبش دانشجویی با جنبش خلق ادغام شده بود و حاکمیت از این مسئله هراس داشت، بنابراین ما امروز، اگر خواست های دمکراتیک را مطرح می کنیم، اگر آزادی زنان را مطرح می کنیم به این دلیل است که این خواست ها در جامعه وابسته به سرعت تبدیل به یک مبارزه سیاسی طبقاتی میشود، مبارزهای که مشخصا با قدرت تمام، امپریالیسم و وابستگی را زیر ضربه می گیرند، به این دلیل است که سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، سازمانهای دیگر چپ و مارکسیست-لنینیست، اگر چه دچار انحرافات هستند و هم چنین دمکراتهای منفرد در ایران، نویسندگان و هنرمندان مترقی همه در جهت کسب آزادیهای دمکراتیک حرکت می کنند و این درست همان چیزی است که حاکمیت از آن هراس دارد، بنابراین پیش برد مبارزات ضد امپریالیستی و ضد وابستگی بدون پیشبرد مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک توده ها امکان ناپذیر است. کسانی که مبارزه به خاطر کسب آزادیهای دمکراتیک را مبارزهای فرعی در درون جنبش قلمداد کرده اند در واقع آب به آسیاب امپریالیسم و حاکمیت میریزند. این مسئله ای که می خواهم الان مطرح کنم، نظر شخصی است که می تواند یک طرح تئوریک، صحبتی باشد که فی المثل چرامن این حاکمیت را در مجموع یک حاکمیت ضد خلقی و ضد مردمی میدانم. "اکثریت" تلویحا اشاره می کند که ما کار به موضع طبقاتی جناح حاکم نداریم، بلکه ما جناح حاکم را به ویژه خط غالب خرد بورژوازی که در حاکمیت است، در سیستم جهانی ضد امپریالیستی مورد مطالعه قرار میدهیم و به دلایلی که خودشان ذکر می کنند این سیستم را یک سیستم ضد امپریالیستی و در جناح کشور-های مترقی و مخالف ضد انقلاب جهانی میدانند! من مدتی پیش با این رفقای اکثریت

بحثی داشتیم و بحث به آن کشیده شد که من گفتم بر فرض هم که خط غالب خط خورده - بورژوازی و ضد امپریالیست باشد، بر فرض که من بهذ برم که این حاکمیت می تواند در سیستم جهانی ضد امپریالیستی قرار بگیرد، این خط غالب خورده بورژوازی و نیروهای بالقوه و بالفعل خودش چه نیروهایی هست آیا؟ ایشان خلق، مجاهدین خلق، کارگران کارگران انقلابی در رأسش، مگر اینها نیروهای بالقوه و بالفعل ضد امپریالیستی نیستند، پس چگونه نیروهای این حاکمیت انقلابی و ضد امپریالیست! می آید این نیروها را بی رحمانه می کوبد، تضعیف می کند و روز به روز خود را به جناح لیبرالها تسلیم می کند، یا نزد يك می کند، یا در خط لیبرالها قدم برمی دارد، و می افتد در چنگ حرکت های تاکتیکی و برنامه هائی که لیبرالها ارائه می دهند. سرکوب این نیروهای مترقی - یوسیله حاکمیت ضد امپریالیستی! که در سیستم جهانی ضد امپریالیستی قرار دارد! نهایتاً تا به حال به نفع چه جناحی از این حاکمیت تمام شده، جز اینکه لیبرالها بیشتر تقویت شده اند، جز اینکه سبب شده است گفتوگوهای میلیون ها مردم در دنبال توهم مسائل لیبرالی و آزاد بیانی که لیبرالها مطرح می کنند بیفتند، نهایتاً به کجا خواهد کشید، در استراتژی این حاکمیت با سائلی که پیش گرفته و دنبال می کند آیا به اردوگاه سوسیالیسم میرسد یا اردوگاه امپریالیسم؟ این آب به آسیاب دشمن ریختن، نهایتاً تاکنون به نفع کدام جناح تمام شده، به نفع امپریالیست ها و پاپاگاه ضد انقلاب، یا به نفع کشورهای سوسیالیستی و اردوگاه انقلاب؟ من نظر شخصی ام این است که واقعا از هر زاویه تحلیل تئوریک که بخوایم به این مسئله نگاه کنیم، اگر از يك خط مارکسیست - لنینیستی اصیل، يك خط مارکسیست - لنینیستی انقلابی یا جناح انقلابی کمونیست های ایران به این قضیه نگاه کنیم، می بینیم که حاکمیت موجود نه تنهایی تواند در سیستم جهانی ضد امپریالیستی قرار بگیرد که دقیقاً در استراتژی، مخالف این جریان قرار می گیرد در عمل هم تا حال دیده ایم، فی المثل مجاهدین خلق، گرچه خود از نظر من اشتباهائی در تاکتیک هایشان دارند و بیشتر به برد تودهای خود فکر می کنند تا به اینکه يك جهت بد دهند به جنبش و به مبارزه طبقاتی انقلابی به بخشد، به سائلی توجه دارند که ما می بینیم که تا حدودی دچار گیجی شده اند و....

\* در نوار موجود (که نوار اصلی است) ، این گفتگو تا این جا موجود است.\*

www.iran-archive.com

بازتکثیر از: سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا  
هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران